

www.al-milani.com

سلسله پژوهش های اعتقادی

(۱۲)

نگاهی به حدیث منزلت

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سرآغاز

... آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجّه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای مَنان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله، — با توطئه هایی از پیش مهیا شده — مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطان، حقایق اسلام را — که همچون آفتاب جهان تاب بود — پشت ابرهای سیاه شكّ و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرّبار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلّی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و . . . همچون ستارگانی پرفروز می درخشند؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیّات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندان که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیة الله الأعظم، حضرت ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

نگاهی به حدیث منزلت

بررسی و نقد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَوْلِينَ وَالْآخِرِينَ.

پیش گفتار

از احادیث معروفی که در منابع شیعی و اهل تسنن نقل شده حدیث منزلت است. در این حدیث پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟

آیا راضی نیستی که برای من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟

بنا بر نقل های دیگر، آن حضرت فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.

تو برای من همانند هارون نسبت به موسی هستی.

در تعبیر دیگری حضرتش فرمود:

عَلِيٌّ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؛

علی برای من همانند هارون است به موسی.

ویژگی ممتاز این حدیث از بسیاری احادیث دیگر این است که آن را بخاری و مسلم در کنار سایر محدثان نقل نموده اند. به اصطلاح اهل تسنن این حدیث، حدیثی است که بخاری و مسلم هر دو بر نقل آن اتفاق کرده اند.

از طرف دیگر، همین حدیث از چند جهت بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام دلالت دارد. از این رو از جهات گوناگونی به این حدیث استدلال می شود.

به همین جهت علمای ما از دیرباز به این حدیث عنایت ویژه ای داشته اند؛ همان طور که دیگران نیز به نقل آن با سندهای خود و هم چنین به پاسخ دادن از این حدیث از راه های گوناگون اهتمام ورزیده اند.

ما در این نوشتار این حدیث شریف را از نظر سند و دلالت بررسی نموده و در اختیار پژوهشگران و فرهیختگان قرار می دهیم.

سید علی حسینی میلانی

بخش یکم

نگاهی به راویان حدیث منزلت

راویان حدیث منزلت

پیش از آن که به بررسی متن حدیث منزلت پردازیم، اسامی برخی از اصحاب پیامبر که این حدیث را روایت کرده اند می آوریم. هم چنین به نام مشهورترین راویان پرآوازه از محدثان، مفسران و تاریخ نگاران در قرن های مختلف اشاره می نماییم.

۱ . امیر مؤمنان علی علیه السلام.

در رأس راویان این حدیث از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، نام امیر مؤمنان علی علیه السلام می درخشد. هم چنین این حدیث را این عدّه ای از صحابه نقل کرده اند که عبارتند از:

۲ . عبدالله بن عباس؛

۳ . جابر بن عبدالله انصاری؛

۴ . عبدالله بن مسعود؛

۵ . سعد بن ابی وقاص؛

۶ . عمر بن خطاب؛

۷ . ابو سعید خُدَری؛

۸ . براء بن عازب؛

۹ . جابر بن سمره؛

۱۰ . ابو هریره؛

۱۱ . مالک بن حویرث؛

۱۲ . زید بن ارقم؛

۱۳ . ابو رافع؛

۱۴ . حذیفه بن أسید؛

۱۵ . انس بن مالک؛

۱۶ . عبدالله بن ابی اوفی؛

۱۷ . ابو ایوب انصاری؛

۱۸ . عقیل بن ابی طالب؛

۱۹. حُبشی بن جناده؛

۲۰. معاویة بن ابی سُفیان.

از راویان این حدیث، زنان اصحاب نیز هستند که عبارتند از:

۱. أم المؤمنین أم سلمه (که رضوان خدا بر او باد)؛

۲. اسماء بنت عمیس.

حدیث منزلت و تواتر آن

بیش از سی نفر از صحابه این حدیث را روایت کرده اند. شاید مجموع راویان مرد و زن از صحابه، تا چهل نفر نیز برسند.

ابن عبدالبرّ در کتاب الاستیعاب درباره حدیث منزلت می نویسد: این حدیث از معتبرترین و صحیح ترین روایات است.

وی در ادامه می افزاید: حدیث سعد بن ابی وقاص با سندهای بسیاری نقل شده است.

آن گاه ابن عبدالبرّ عدّه ای از اصحابی که این حدیث را روایت کرده اند نام برده و در پایان می گوید: البتّه گروه دیگری نیز این حدیث را روایت کرده اند که ذکر اسامی آن ها به درازا می کشد.^۱

مزیّ نیز در تهذیب الکمال به این حدیث اشاره کرده و در شرح حال امیر مؤمنان علی علیه السلام همین گونه اظهار نظر می کند.^۲

حافظ ابن عساکر نیز در موارد بسیاری از تاریخ مدینه دمشق، به هنگام شرح حال امیر مؤمنان علی علیه السلام، طرق و سندهای این حدیث را از حدود بیست صحابی ذکر می کند.^۳

هم چنین حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، پس از آن که عدّه ای از صحابه ای که این حدیث را نقل کرده اند نام می برد، متن روایات گروهی از آن ها را نقل می کند و می گوید: ابن عساکر در ضمن شرح حال علی علیه السلام، تمامی طرق حدیث منزلت را ذکر کرده است.^۴

بنا بر این، حدیث منزلت افزون بر این که نزد اندیشمندان شیعه امامیه متواتر است، در نزد اهل سنت نیز از احادیث صحیح، معروف و مشهور است؛ بلکه نزد آنان نیز از احادیث متواتر به شمار می آید.

حاکم نیشابوری در این زمینه گوید: حدیث منزلت به حدّ تواتر رسیده است.^۵

۱. الاستیعاب: ۳ / ۱۰۹۷.

۲. تهذیب الکمال: ۲ / ۴۸۳.

۳. تاریخ مدینه دمشق: ۱ / ۳۰۶ — ۳۹۳، شرح حال امام علی علیه السلام.

۴. فتح الباری: ۷ / ۶۰.

۵. کفایة الطالب فی مناقب علیّ بن ابی طالب علیه السلام: ۲۸۳.

هم چنان که حافظ جلال الدین سیوطی نیز این حدیث را در کتاب *قطف الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره*^۱ — که در بیان احادیث متواتر است — نقل می کند.

از طرفی شیخ علی متقی هندی نیز در کتاب *قطف الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره* در نقل این حدیث از سیوطی پیروی کرده است. و از کسانی که به تواتر این حدیث اعتراف کرده، شاه ولی الله دهلوی محدث دیار هند است. او این مطلب را در کتاب *ازالة الخفاء فی سیره الخلفاء* آورده است.

راویان حدیث منزلت در قرون متفاوت

ما به نام عدّه ای از مشهورترین مشاهیر اهل تسنّن که در قرن های مختلف این حدیث را روایت کرده اند اشاره می کنیم.

۱ . محمد بن اسحاق، نویسنده کتاب *السیره*؛

۲ . ابوداود سلیمان بن داود طیالسی در *مسند*؛

۳ . محمد بن سعد، نگارنده کتاب *الطبقات الکبری*؛

۴ . ابوبکر بن ابی شیبّه، نگارنده *المصنّف*؛

۵ . احمد بن حنبل شیبانی، نگارنده *المسند*؛

۶ . محمد بن اسماعیل بخاری در *صحیح*؛

۷ . مسلم نیشابوری در *صحیح*؛

۸ . ابن ماجه قزوینی در *صحیح*؛

۹ . ابوحاتم بن حبان در *صحیح*؛

۱۰ . محمد بن عیسی ترمذی در *صحیح*؛

۱۱ . عبدالله بن احمد بن حنبل؛

او فرزند احمد بن حنبل شیبانی یکی از پیشوایان بزرگ اهل تسنّن است که گاهی برخی از علما او را بر پدرش ترجیح می دهند. وی این حدیث را در بخش زیادات *مسند احمد* و زیادات مناقب احمد ذکر کرده است.

۱۲ . ابوبکر بزار، نگارنده *المسند*؛

۱۳ . نسائی، نگارنده *الصحیح*؛

۱۴ . ابویعلی موصلی، نگارنده *المسند*؛

۱۵ . محمد بن جریر طبری، نگارنده *تاریخ و تفسیر*؛

۱۶ . ابو عوانه، نگارنده *الصحیح*؛

۱ . قطف الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره: حرف الف.

- ۱۷ . ابوشیخ اصفهانی، نگارنده طبقات المحدثین؛
- ۱۸ . ابوالقاسم طبرانی، نویسنده معجم های سه گانه؛
- ۱۹ . ابوعبدالله حاکم نیشابوری، نگارنده المستدرک علی الصحیحین؛
- ۲۰ . ابوبکر شیرازی، نگارنده کتاب الألقاب؛
- ۲۱ . ابوبکر بن مردویه اصفهانی، نگارنده تفسیر؛
- ۲۲ . ابونعیم اصفهانی، نویسنده حلیة الأولیاء؛
- ۲۳ . ابوالقاسم تنوخی؛ وی کتابی جداگانه در ذکر اسناد حدیث منزلت نگاشته است.
- ۲۴ . ابوبکر خطیب بغدادی، نگارنده تاریخ بغداد؛
- ۲۵ . ابن عبدالبرّ، نویسنده الإستیعاب؛
- ۲۶ . بغوی؛ وی در نزد اهل تسنن به محی السنّه معروف است. کتاب مصابیح السنه را او نگاشته است.
- ۲۷ . رزین عبدری، نویسنده الجمع بین الصحاح؛
- ۲۸ . ابن عساکر، نویسنده تاریخ مدینه دمشق؛
- ۲۹ . فخر رازی، نویسنده التفسیر الکبیر؛
- ۳۰ . مجدالدین بن اثیر جزّری، نویسنده جامع الأصول؛
- ۳۱ . عزالدین بن اثیر، نویسنده أسد الغابه؛
- ۳۲ . ابن نجّار بغدادی، نویسنده تاریخ بغداد؛
- ۳۳ . نووی نویسنده شرح صحیح مسلم؛
- ۳۴ . ابوالعبّاس محب الدین طبری، نویسنده الرياض النضره فی مناقب العشرة المبشره؛
- ۳۵ . ابن سیّد الناس، نگارنده سیره؛
- ۳۶ . ابن قیّم جوزیه، نگارنده سیره؛
- ۳۷ . یافعی، نویسنده مرآة الجنان؛
- ۳۸ . ابن کثیر دمشقی، نویسنده تاریخ و تفسیر؛
- ۳۹ . خطیب تبریزی، نویسنده مشکاة المصابیح؛
- ۴۰ . جمال الدین مزّی، نویسنده تمهید الکمال؛
- ۴۱ . ابن شحنه، نویسنده تاریخ معروف؛
- ۴۲ . زین الدّین عراقی محدّث معروف، مؤلف کتاب های مختلف، از جمله الألفیه فی علوم الحدیث؛
- ۴۳ . ابن حجر عسقلانی، مؤلف کتاب های گوناگون؛
- ۴۴ . سیوطی، نگارنده کتاب های بسیاری مانند تفسیر الدر المنثور و غیر آن؛
- ۴۵ . دیاربکری، نگارنده تاریخ الخمیس؛

۴۶ . ابن حجر مکی، نگارنده الصواعق المحرقة؛

۴۷ . متقی هندی، نگارنده کتر العمال؛

۴۸ . متاوی، نگارنده فیض التقدیر فی شرح الجامع الصغیر؛

۴۹ . ولی الله دهلوی، نگارنده کتاب های مانند کتاب حجة الله البالغه وازالة الخفاء؛

۵۰ . احمد زینی دحلان، نویسنده السيرة الدحلانية .

البته این حدیث شریف را جز این افراد، محدثان، مورخان و مفسران بسیاری در قرن ها و طبقات مختلف در کتاب های خود نقل کرده اند.

بخش دوم

نگاهی به متن حدیث منزلت

متن حدیث منزلت و تصحیح آن

به روایت بخاری

این حدیث در صحیح بخاری در دو مورد نقل شده است.

محمد بن بشر، از غندر، از شعبه، از سعد نقل می کند که گوید: از ابراهیم بن سعد، از پدرش سعد بن ابی وقاص شنیدم که می گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

أما ترضی أن تكون مني بمزلة هارون من موسى؟^۱

آیا راضی نمی شوی که برای من همانند هارون برای موسی باشی؟

بخاری این حدیث را در جای دیگری این گونه نقل می کند:

مسدد، از یحیی، از شعبه، از حکم، از مصعب، از مصعب بن سعد بن ابی وقاص — از پدرش نقل می کند که گوید:

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای جنگ تبوک از مدینه بیرون می رفت، علی علیه السلام را در مدینه به جای خود قرار داد.

علی عرضه داشت: آیا بار زنان و کودکان را بر دوش من می گذاری؟

پیامبر فرمود:

ألا ترضی أن تكون مني بمزلة هارون من موسى إلا أنه ليس بعدي نبي؟^۲

آیا خشنود نمی شوی که برای من همانند هارون برای موسی باشی مگر این که بعد از من پیامبری نیست؟

به روایت مسلم

مسلم بن حجاج قشیری این حدیث را با سندهای متعددی روایت می کند. به عنوان نمونه به مواردی اشاره می کنیم.

۱. صحیح بخاری: ۵ / ۲۴.

۲. صحیح بخاری: ۶ / ۳.

یکی از آن‌ها روایتی است که با سند خود از سعید بن مسیب، از عامر بن سعد بن ابی وقاص، از پدرش نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

أنت مني بمثلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.

تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.

سعید گوید: دوست داشتم این حدیث را رو در رو از خود سعد بشنوم، به همین جهت با او ملاقات کردم و حدیثی را که عامر برام نقل کرده بود به سعد باز گفتم.

او گفت: من این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وآله را شنیده‌ام.

گفتم: به راستی خودت شنیده‌ای؟

او در پاسخ من انگشتانش را بر گوش‌هایش نهاد و گفت: آری، اگر دروغ بگویم گوش‌هایم کر شوند.^۱

گفتم: است که این متن دارای نکته‌هایی است که باید به آن‌ها توجه شود.

مسلم در مورد دیگر به سند دیگری در صحیح چنین نقل می‌کند:

بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد ابی وقاص، از پدرش نقل می‌کند که گوید: معاویه بن ابی سفیان به سعد

گفت: چه چیزی تو را از دشنام دادن به ابوتراب باز می‌دارد؟

گفت: هر گاه آن سه ویژگی را که پیامبر صلی الله علیه وآله درباره او فرمود به یاد می‌آورم، هرگز به او

دشنام نمی‌دهم... سپس سعد سه ویژگی را نقل کرد که یکی از آن‌ها حدیث منزلت بود.^۲

دو کتاب صحیح از دیدگاه اهل تسنن

آن چه گذشت، احادیثی بود که در دو کتاب صحیح اهل سنت نقل شده است. شما می‌دانید در میان آنان مشهور و معروف است که احادیث این دو کتاب، به طور قطع صحیح و درست است و بیشتر آن‌ها معتقدند که تمامی احادیث این دو کتاب قطعی الصدور است و جایی برای بحث و خدشه در سندهای هیچ کدام از آن روایات وجود ندارد.

برای اطمینان و تأکید بیشتر می‌توانید به کتاب‌هایی که در علوم حدیث نوشته‌اند مراجعه نمایید. به عنوان نمونه به کتاب *تدریب الراوی فی شرح تقریب التواوی*، تألیف حافظ جلال الدین سیوطی؛ هم چنین به شرح‌هایی که بر کتاب *الفیة الحدیث* نوشته شده است؛ مانند شرح ابن کثیر، شرح زین الدین عراقی و شرح‌های دیگر مراجعه کنید.

حتی اگر به کتاب *علوم الحدیث ابوالصلاح* مراجعه کنید، این مطلب را خواهید دید.

۱. صحیح مسلم: ۴ / ۱۸۷۰، حدیث ۲۴۰۴.

۲. صحیح مسلم: ۴ / ۱۸۷۱.

از طرفی شاه ولی الله دهلوی در کتاب *حجة الله البالغة* که کتابی معتبر و مورد اعتماد نزد اهل سنت است، بر این موضوع تأکید می کند. وی پس از آن که اتفاق و اجماع تمامی علما را بر آن نقل می کند می گوید: همه علما اتفاق نظر دارند که هر کس به این دو کتاب اعتنا نکند و آن ها را بی ارزش بداند، بدعت گذارده و راه مؤمنان را نیموده است.

بنا بر این و با توجه به سخن شاه ولی الله دهلوی — که بر آن ادعای اجماع نیز کرده است — هر کس در سند حدیث منزلت مناقشه کند، بدعت گذار در دین خواهد بود که از طریقه مؤمنان عدول کرده و به راهی دیگر می رود.

از سوی دیگر اگر به کتاب های رجال نگاه کنید، خواهید دید که بخاری و مسلم از هر راوی که روایتی نقل کرده اند، تمامی راوی شناسان به او اعتماد کرده و حدیثش را می پذیرند؛ به گونه ای که برخی از آن ها گفته اند: هر کس از این دو نفر روایت کند، از پل عبور کرده است.

بنا بر این، شیعیان همواره برای اثبات حقشان و یا ابطال نظریات آنان به احادیث معتبری استدلال می کنند؛ آن گاه که اهل سنت از پاسخ آنان ناتوان می شوند و راه گریزی نمی یابند به این سخن که شیخین (بخاری و مسلم) این حدیث را در کتاب خود نیاورده اند متوسل شده و از این رهگذر حدیثی را که به مصلحتشان نیست رد می کنند!

به عنوان نمونه این حدیث شریف را ملاحظه کنید.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ستفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة.

پس از من ائمتم به هفتاد و سه گروه تقسیم خواهند شد.

این حدیث با این تعبیر در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیامده است؛ ولی در سنن چهارگانه^۱ موجود است. ابن تیمیّه در رد این حدیث می گوید: این حدیث در صحیحین نیامده است!^۲

با این وجود که نویسندگان سنن و مسانید؛ مانند امام احمد بن حنبل و علمای دیگر این حدیث را در کتاب های خود نقل کرده اند؛ ولی ابن تیمیّه به بهانه این که در صحیح بخاری و مسلم نیامده است این حدیث را نمی پذیرد.

آن چه بیش از همه نظر هر انسان منصفی را به خود جلب می کند این است که اهل سنت بر قطعی الصدور بودن احادیث صحیحین تأکید و نقل آن ها توسط بخاری و مسلم را دلیل بر قبول روایت و نقل نکردنشان را دلیل بر ردّ احادیث می دانند؛ با وجود این هر گاه ببینند در این دو کتاب حدیثی وجود دارد که شیعیان در مقام استدلال بر ضدّ آنان بهره می برند، با کمال جرأت آن حدیث را رد کرده و تخطئه می کنند!

۱. چهار کتاب دیگر معتبر اهل سنت: سنن ترمذی، سنن ابن ماجه، سنن نسائی و سنن ابی داوود.

۲. منهاج السنّه: ۳ / ۴۵۶.

از همین رو در صحیح بخاری و مسلم نقل شده که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر ابوبکر خشمگین شد و تا زنده بود با او سخن نگفت. نویسنده کتاب تحفة الاثنا عشریه این حدیث را باطل دانسته و رد می کند.^۱ هم چنین قسطلانی در کتاب ارشاد الساری که شرحی بر صحیح بخاری است و ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة، از بیهقی نقل می کنند که او حدیث زهری را که حضرت علی علیه السلام به مدّت شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد، ضعیف شمرده است. بنا بر این بیهقی این حدیث را تضعیف می کند و این تضعیف را قسطلانی و ابن حجر نقل کرده اند، با این که این حدیث در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم موجود است.

از این رو حافظ ابوالفرج ابن جوزی حنبلی، حدیث ثقلین را در کتاب العلل المتناهیة فی الأحادیث الواهیة — که برای جمع آوری احادیث ضعیف و واهی تألیف شده — آورده است، با این که حدیث ثقلین در صحیح مسلم نیز آمده است و به همین جهت بسیاری از علما بر او خرده گرفته اند.

روشن شد که موضوع پذیرش حدیث یا رد آن دائرمدار مصالح اهل تسنن است. هر گاه ببینند حدیثی به مصلحت آن ها و به نفع مذهبشان است، بر آن اعتماد کرده و به جهت وجود آن در صحیحین، بر صحّتش استدلال می کنند. اما اگر حدیثی به ضرر آن ها بوده و پایه ای از پایه های مذهب و مکتب عقیدتی آن ها را فرو می ریزد، آن حدیث را ضعیف شمرده و یا باطل می دانند، گرچه در هر دو کتاب صحیح و یا یکی از آن ها نقل شود.

بدیهی است که این روش در بررسی احادیث، روش پسندیده ای نیست، و اندیشمندان و ارباب فضیلت چنین روشی ندارند و هرگز آنان و کسانی که عقیده خود را بر پایه های محکم استوار می نمایند و به آن ملتزم می شوند، چنین کاری نمی کنند.

آن گاه که نوبت به حدیث منزلت می رسد، می بینیم برخی از علمای اصول و علم کلام با صراحت تمام در سند آن مناقشه می کنند، یا آن را تضعیف نموده و صحیح نمی دانند، با این که حدیث در هر دو کتاب صحیح موجود است.

ما از آنان می پرسیم: پس قطعی الصدور بودن احادیث صحیحین چه شد؟ و هدف شما از اصرار بر این مطلب چیست؟

البته ما نیز اعتقادی به قطعی الصدور بودن احادیث صحیحین نداریم و بر این باوریم که غیر از قرآن کریم هیچ کتابی نیست که از آغاز تا پایانش صحیح باشد.

اما سخن ما با کسانی است که این دو کتاب را صحیح می دانند و بر اساس تصریحات خودشان با آن ها سخن می گوئیم.

۱ . تحفة الاثنا عشریه: ۲۷۸.

بنا بر آن چه گذشت، معلوم شد که اهل تسنن قاعده ثابتی ندارند که همیشه به آن پایبند بوده و لوازم آن را بپذیرند. آن چه هست خواسته های نفسانی آن هاست که به عنوان قواعد مرتب کرده و آن ها را اصل و اساس قرار داده اند. هر گاه خواستند آن قواعد را به کار می بندند و هر زمانی که موافق میلشان نبود آن ها را به بوته فراموشی می سپارند.

متون دیگری از حدیث منزلت

حدیث منزلت به جز در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم به کیفیت های دیگری نیز در کتاب های مشهور و معروف اهل سنت نقل شده است. ما این متون را می آوریم؛ چرا که هر نقل و هر متنی خصوصیت ویژه ای دارد که باید به خوبی در آن تأمل شود.

به روایت ابن سعد

ابن سعد در الطبقات الکبری این حدیث را به چند سند ذکر می کند.

۱. از طریق سعید بن مسیب

این حدیث همان حدیثی است که از صحیح مسلم نقل کردیم. جا دارد بین این نقل و نقلی که مسلم از سعید بن مسیب کرده بود، مقایسه کنید. سعید می گوید: به سعد بن مالک — همان سعد بن ابی وقاص — گفتم: می خواهم از تو درباره حدیثی بپرسم؛ ولی می ترسم که چنین پرسشی را مطرح نمایم! او گفت: پسر برادر! چنین نکن. هر گاه دانستی که من از چیزی آگاهم بپرس و از من واهمه نکن. گفتم: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله در جنگ تبوک علی علیه السلام را در مدینه به جای خود قرار داد به او چه گفت؟

نویسنده طبقات گوید: سعد تمام حدیث را برای او نقل کرد.^۱

اکنون این پرسش مطرح است که چرا وقتی می خواهند حدیثی را که درباره علی و اهل بیت علیهم السلام است، از صحابی پیامبر صلی الله علیه وآله بپرسند واهمه دارند و می ترسند و اگر حدیث درباره دیگران باشد، با آزادی تمام و در کمال آسایش و راحتی پرسش خود را مطرح می نمایند؟

۲. از طریق براء بن عازب و زید بن ارقم

دیگر بار محمد بن سعد در الطبقات الکبری^۲ با سندش، از براء بن عازب و زید بن ارقم چنین نقل می کند. آن ها گفتند:

هنگامی که جنگ تبوک فرا رسید، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

۱. الطبقات الکبری: ۳ / ۲۴.

۲. الطبقات الکبری: ۳ / ۲۴.

إِنَّه لَا بَدَّ أَنْ أَقِيمَ أَوْ تَقِيمَ؛

ناگزیر یا من باید در مدینه بمانم یا تو.

از این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله روشن می شود که در آن شرایط، در مدینه حوادثی در حال انجام و یا دسیسه هایی در حال شکل گیری بوده است — که در احادیث بعدی به برخی از آن ها اشاره خواهیم کرد — که آن شرایط حساس اقتضا می کرد که یا شخص پیامبر صلی الله علیه وآله و یا علی علیه السلام در مدینه بمانند؛ زیرا این کار از عهده شخص سومی بر نمی آمد.

از طرفی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ناگزیر از شرکت در جنگ بود. با این شرایط پیامبر صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

إِنَّه لَا بَدَّ أَنْ أَقِيمَ أَوْ تَقِيمَ؛

ناگزیر یا من باید در مدینه بمانم یا تو.

آن گاه که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود قرار داد و رهسپار تبوک شد، گروهی — در بعضی نقل ها آمده: گروهی از قریش؛ و در برخی دیگر عده ای از منافقان — چنین گفتند:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله علی را در مدینه به جای خود نگذاشت مگر به خاطر این که از او خوشش نمی آمد.

این سخن به گوش امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید؛ از این رو در پی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رفت و پس از رسیدن به ایشان، پیامبر به او فرمود: «ای علی! برای چه به این جا آمده ای؟».

پاسخ داد: ای رسول خدا! قصد مخالفت با شما را نداشتم مگر آن که گروهی گمان می کنند که به خاطر ناخشنودی شما از من، مرا در مدینه به جای خود قرار داده اید.

پیامبر خدا لبخندی زد و فرمود:

يا علي، أما ترضى أن تكون مني كهارون من موسى إلا أنك لست بنبي؟

قال: بلى يا رسول الله!

قال: فإته كذلك.

علی جان! آیا خشنود نمی شوی که برای من به مانند هارون برای موسی باشی، مگر آن که تو پیامبر نیستی؟

گفت: چرا ای رسول خدا!

فرمود: پس تو همان گونه هستی.

به روایت نسائی

نسائی این روایت را در خصائص این گونه نقل می کند:

مردم گفتند: پیامبر از علی خسته شده و از همراهی او متنفر است.

در روایت دیگری آمده که علی علیه السلام به پیامبر عرض کرد: قریش گمان کرده که چون همراهی من بر شما سخت و گران است و از حضور من در کنار خود ناخرسندی، مرا در مدینه گذاشتی.

سپس حضرتش گریه کرد. چون پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چنین دید، در بین مردم نداد داد:

ما منکم أحد إلا وله خاصّة. یابن ابي طالب! أما ترضی أن تكون منّي بمزلة هارون من موسی إلا آتة
لا نبی بعدی؟

هیچ کدام از شما نیست مگر آن که کسی را برای خود اختصاص می دهد. ای پسر ابوطالب! آیا تو راضی
نمی شوی که برای من همچون هارون برای موسی باشی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام عرضه داشت:

رضیت عن الله عز وجل وعن رسوله.^۱

از جانب خداوند عز وجل و پیامبرش راضی شدم.

طبق نقل منابعی هم چون سیره ابن سیدالتاس، سیره ابن قیّم جوزیه، سیره ابن اسحاق و برخی از منابع دیگر
اعتراض کنندگان به حضرت علی علیه السلام از منافقان بودند.^۲

در برخی متون دیگر آمده است که منظور از مردم، قریش و یا منافقان بوده اند، از این رو روشن می شود
که در میان قریش نیز منافقان وجود داشتند که این مطلب بسیار مهمی است.

به روایت طبرانی

در معجم الاوسط طبرانی از علی علیه السلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود:

خلفتك أن تكون خلیفتي.

قلت: أتخلف عنك یا رسول الله؟

قال: ألا ترضی أن تكون منّي بمزلة هارون من موسی إلا آتة لا نبی بعدی؟^۳

تو را به جای خود می گذارم تا جانشین و خلیفه من باشی.

گفتم: آیا همراه شما نباشم ای رسول خدا؟

فرمود: آیا راضی نمی شوی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آن که بعد از من پیامبری

نیست؟

۱ . خصائص نسائی: ۶۷، احادیث ۴۴، ۶۱ و ۷۷.

۲ . عیون الاثر: ۲ / ۲۹۴، زاد المعاد: ۳ / ۵۵۹ و ۵۶۰، سیره ابن هشام: ۲ / ۵۱۹ و ۵۲۰.

۳ . معجم الاوسط: ۴ / ۴۸۴، حدیث ۴۲۴۸.

در این حدیث آمده است:

خَلَّفْتُكَ أَنْ تَكُونَ خَلِيفَتِي.

من تو را به جای خود می‌گذارم تا خلیفه من باشی.

به روایت سیوطی

جلال الدین سیوطی در *الجامع الکبیر*، این روایت را از جمعی نقل می‌کند؛ از جمله:

ابن نجار بغدادی،

ابوبکر شیرازی در کتاب *الألقاب*،

حاکم نیشابوری در *الکنی* و

حسن بن بدر از بزرگان حافظان حدیث در کتاب *ما رواه الخلفاء*.

تمامی این راویان از ابن عباس نقل می‌کنند که او می‌گوید: روزی عمر بن خطاب گفت: دیگر از علی بن ابی طالب سخن نگویند؛^۱ زیرا من از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سه مطلب درباره علی شنیدم که اگر یکی از آن‌ها برای من بود، از آن چه آفتاب بر آن می‌تابد برای من بهتر بود.

من، ابوبکر، ابو عبیده بن جراح^۲ و یک نفر از اصحاب پیامبر نزد آن حضرت بودیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله بر علی بن ابی طالب تکیه کرده بود، تا این که دستش را بر شانه‌های علی زد و گفت:

يا علي! أنت أول المؤمنين إيماناً وأوهم إسلاماً، وأنت منّي بمنزلة هارون من موسى، وكذب من زعم أنه يجنّني ويغضك.

ای علی! تو نخستین مؤمنی هستی که ایمان آوردی و نخستین فردی هستی که اسلام آوردی. تو برای من همانند هارون برای موسی هستی. دروغ می‌گویند هر کس گمان می‌کند که مرا دوست می‌دارد در حالی که با تو دشمنی می‌ورزد.

به روایت ابن کثیر

ابن کثیر نیز این حدیث را در تاریخ خود چنین آورده است که حضرتش فرمود:

أو ما ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلا النبوة؟^۳

آیا خشنود نمی‌شوی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی مگر در پیامبری؟

شایان ذکر است که در این روایات سه تعبیر آمده است:

۱. قابل توجه این که چرا آن‌ها از علی علیه السلام سخن می‌گفتند؟ و چه چیزی درباره او می‌گفتند؟ چرا عمر آن‌ها را از یاد او باز می‌دارد؟ آیا او را به خوبی یاد می‌کردند و عمر آن‌ها را از این کار نمی‌کردند و می‌گفتند: سخن گفتن در مورد علی بن ابی طالب را بس کنید؟ این‌ها پرسش‌هایی است که پاسخ به آن، روشن‌گر حقایق نهفته‌ای است.
۲. شایان یادآوری است که اینان، همان سه نفر از مهاجران بودند که سقیفه را به راه انداختند.
۳. البداية والنهاية: ۷ / ۳۴۰.

۱. «إِلَّا النُّبُوَّةُ»؛ مگر در پیامبری.

۲. «إِلَّا أَنتَ لَسْتَ نَبِيٌّ»؛ جز آن که تو پیامبر نیستی.

۳. «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛ مگر آن که پس از من پیامبری نیست.

بدیهی است که بین این تعابیر تفاوت بسیاری وجود دارد.

ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: سند این حدیث صحیح است؛ ولی کتاب هایی که به احادیث صحیح پرداخته اند این حدیث را نقل نکرده اند.

هم چنین ابن کثیر در تاریخ خود، در ضمن حدیث معاویه و سعد نقل می کند که روزی معاویه در نزد جمعی بر علی دشنام می داد!

سعد به او گفت: به خدا سوگند! اگر من دارای یکی از سه خصوصیتی که او دارد بودم، برای من از آن چه آفتاب بر آن می تابد دوست داشتنی تر بود... .

سپس حدیث منزلت را به عنوان یکی از آن سه خصوصیت ذکر کرد.^۱

زرنندی از حافظان اهل سنت، همین حدیث را نقل می کند؛ اما نامی از معاویه نمی برد و می گوید: یکی از

فرمان روایان به سعد گفت: چه چیز تو را از دشنام به ابوتراب باز می دارد؟^۲

روشن است که او خواسته نام معاویه مخفی بماند تا آبروی او و دیگران حفظ شود.

این قضیه در تاریخ مدینه دمشق، الصواعق المحرقة و منابع دیگر چنین آمده است:

شخصی مسأله ای از معاویه پرسید.

معاویه گفت: از علی پیرس که او داناتر است.

آن مرد گفت: اگر تو پاسخ مرا بگویی بیشتر دوست می دارم تا او جوابم را بدهد.

معاویه گفت: حرف بدی زدی؟! به راستی از مردی ناخرسندی که پیامبر صلی الله علیه وآله او را به طور کامل

از علم سیراب کرده! و به او گفته است:

أنت مني بمثلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.

تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست.

هر گاه عمر در حل مشکلی ناتوان می شد از او استفاده می کرد.^۳

۱. البداية والتهایه: ۷ / ۳۴۰.

۲. نظم درر السمتین: ۱۰۷.

۳. تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۳۹۶، حدیث ۴۱۰، الریاض التضره: ۳ / ۱۶۲، مناقب امام علی علیه السلام،

ابن مغازی: ۳۴، حدیث ۵۲.

متنی را که ما از میان متون گوناگون این حدیث برگزیدیم دارای خصوصیتی است که شایسته است با دیده
دقت و عبرت در آن نظر شود.

بخش سوم

نگاهی به دلالت های حدیث منزلت

دلالت های حدیث منزلت

دومین محوری که از آن سخن می‌گوییم، دلالت های حدیث منزلت است. چنانچه پیش‌تر اشاره شد، حدیث منزلت بر امور متعددی دلالت می‌کند که هر کدام از آن‌ها به تنهایی دلیلی کافی بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

نگاهی به مقامات حضرت هارون در قرآن

پیش از آن که به بررسی دلالت های حدیث منزلت بپردازیم، لازم است به مقامات حضرت هارون علیه السلام نگاهی بنماییم و بدانیم آن حضرت چه مقام‌ها و منزلت‌هایی نسبت به موسی علیه السلام داشته، تا معلوم شود که علی علیه السلام چه منزلت‌ها و مقام‌هایی در رابطه با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دارد. برای آگاهی از این مطلب باید به قرآن کریم مراجعه کنیم تا از مقامات حضرت هارون آگاه شویم؛ چرا که با بررسی آیات قرآن، به خوبی استفاده می‌شود که جناب هارون دارای این مقام‌ها بوده است:

۱. نبوت

نخستین مقام حضرت هارون مقام پیامبری بود. خداوند متعال می‌فرماید:

(وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا)^۱

و ما از رحمت خویش به او (موسی علیه السلام)، برادرش هارون را — که پیامبر بود — عطا کردیم.

۲. وزارت

دومین مقام حضرت هارون مقام وزارت بود. وزیر کسی است که بار سنگین مسئولیت امیر را بر دوش کشیده و متصدی انجام آن شود. این مقام را خداوند متعال از زبان موسی علیه السلام این گونه بیان می‌فرماید که موسی علیه السلام به خداوند متعال عرضه داشت:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي)^۲

۱. سوره مریم: آیه ۵۳.

۲. سوره طه: آیات ۲۹ و ۳۰.

و برای من از خاندانم وزیری قرار بده، برادرم هارون را.

هم چنین خداوند متعال در سوره فرقان پیرامون این مقام می فرماید:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا).^۱

و هر آینه ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیرش قرار دادیم.

در سوره قصص نیز سخن از وزارت هارون به میان آمده است، آن جا که از زبان موسی علیه السلام نقل

می کند و می فرماید:

(وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي).^۲

و برادرم هارون، زبانش از من گویاتر است. پس او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند.

۳ . خلافت و جانشینی

یکی دیگر از مقام های حضرت هارون، مقام خلافت و جانشینی او از موسی علیه السلام است. خداوند این

مقام را چنین بیان می فرماید:

(وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).^۳

و موسی به برادرش هارون گفت: در میان قومم جانشین من باش و (امور آن ها را) اصلاح کن و از راه

مفسدان پیروی نکن.

۴، ۵ و ۶ . اخوت، مشارکت در رسالت، تکیه گاه محکم

چهارمین، پنجمین و ششمین مقام حضرت هارون از منظر قرآن، مقام خویشاوندی او با حضرت موسی علیه

السلام است و این که هارون در رسالت حضرت موسی شریک بوده و تکیه گاه او بوده است. حضرت موسی علیه

السلام از خداوند چنین درخواست کرد:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي).^۴

و برای من وزیری از خاندانم قرار بده، برادرم هارون را. و او را تکیه گاه محکمی برای من قرار داده و در

کار من شریک گردان.

۱ . سوره فرقان: آیه ۳۵.

۲ . سوره قصص: آیه ۳۴.

۳ . سوره اعراف: آیه ۱۴۲.

۴ . سوره طه: آیات ۳۱ و ۳۳.

نگاهی به مقام ها و منزلت های علی علیه السلام

طبق آن چه که در حدیث منزلت آمده است، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با این بیان، تمامی مقام ها و منزلت های هارون را — که قرآن برای او اثبات کرده و موارد دیگری که به زودی خواهیم گفت — برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات نموده است؛ مگر منصب نبوت و پیامبری.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در این حدیث، تمام مناصب هارون — حتی نبوت و پیامبری — را به طور مطلق بیان فرمود؛ ولی این منصب را استثنا نمود؛ چرا که ضرورت ایجاب می کند که پیامبری بعد از او نخواهد بود. بنا بر این هر منزلتی جز منصب نبوت که برای هارون ثابت شده، برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت خواهد شد. در توضیح این موضوع می گوئیم:

تنها تفاوت میان مقامات و منازل معنوی بین علی علیه السلام و هارون این است که علی علیه السلام پیامبر نیست؛ ولی آن حضرت برخی از خصوصیات و اوصافش را در خطبه قاصعه این گونه بیان کرده و می فرماید:

ولقد علمتم موضعی من رسول الله صلى الله عليه وآله بالقرابة القريبة والمتزلة الخصيصة، وضعي في حجره وأنا ولد، يضمني إلى صدره ويكنفني في فراشه ويمسني جسده ويشمني عرفه، وكان يمضغ الشيء ثم يلقمنيه، وما وجد لي كذبة بقول ولا خطله في فعل، ولقد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لدن أن كان فطيماً أعظم ملك من ملائكته، يسلك به طريق المكارم ومحاسن أخلاق العالم، ليله ونهاره.

ولقد كنت أتبعه أتباع الفصيل أثر أمه، يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علماً، ويأمرني بالإقتداء به. ولقد كان يجاور في كل سنة بحراء، فأراه ولا يراه غيري، ولم يجمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله صلى الله عليه وآله وخديجة وأنا ثالثهما؛

شما از موقعیت من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله در خویشاوندی نزدیک آگاهید و مقام و منزلت ویژه مرا می دانید. پیامبر مرا در اتاق خویش می نشانند در حالی که کودک بودم. مرا در آغوش خود می گرفت و در بستر مخصوص خود می خوابانید و مرا از خود جدا نمی کرد.

و بوی خوش خویش را به من می بویانید، و لقمه را می جوید آن گاه در دهان من می نهاد. هرگز دروغی در گفتار من و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه ای که پیامبر صلی الله علیه وآله را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته خود را مأمور تربیت پیامبر صلی الله علیه وآله کرد تا شب و روز او را به راه های بزرگواری، راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند. من همواره با پیامبر صلی الله علیه وآله بودم. پیامبر هر روز نشانه تازه ای از اخلاقش برایم آشکار می نمود و به من فرمان می داد که به او اقتدا کنم. هر سال مدتی را در غار حراء می گذرانند، تنها من او را مشاهده می کردم و غیر من او را نمی دید. در آن روزها، در هیچ خانه ای اسلام راه نیافت مگر خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله که خدیجه علیها السلام هم در آن بود و من سومین آن ها بودم.

این فراز را به دقت بنگر که حضرتش می فرماید:

أرى نور الوحي والرسالة وأشمّ ریح النبوة، ولقد سمعت رثة الشيطان حين نزل الوحي عليه، فقلت:
يا رسول الله! ما هذه الرثة؟

فقال: هذا الشيطان قد أيس من عبادته؛

من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم. هنگامی که بر آن حضرت وحی نازل شد، من ناله شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا! این ناله چیست؟
فرمود: این شیطان است که از عبادت خویش مأیوس گردیده است.

اکنون به دقت سخن پیامبر به علی علیهما السلام را ملاحظه کنید که فرمود:

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ وَلَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلِي خَيْرٌ؛^۱

به راستی آن چه را من می شنوم تو می شنوی و آن چه را می بینم تو می بینی، جز این که تو پیامبر نیستی؛
بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می روی.

با تأمل در این جملات به خوبی روشن می شود که چگونه آیات قرآن با احادیث پیامبر و سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه هماهنگ است. هر چند حضرت علی علیه السلام پیامبر نیست؛ ولی نور وحی و رسالت را دیده و بوی نبوت را استشمام کرده است.

اکنون می پرسیم: آیا فکر می کنید این مقام و رتبه امیر مؤمنان علی علیه السلام با مقام و منزلت همه صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله قابل مقایسه است؟

آیا اگر تمامی درجات و کمالات اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله را در يك كفه ترازو قرار دهیم و این مقام و منزلت امیر مؤمنان علی علیه السلام را در كفه دیگر، گمان می کنید با هم برابری کنند؟

بنا بر این چگونه برخی می خواهند پاره ای از آن فضایل خیالی را بر این مقام و منقبت والا برتری دهند؟
حضرت علی علیه السلام پیامبر نبود؛ اما بوی نبوت را استشمام کرده بود. به راستی اگر با دقت بنگریم این عبارت چه معنایی دارد؟

معنایی بس ژرف و دقیق دارد که عقل ها و فهم های ما از درك آن ناتوان است... .

آری علی علیه السلام پیامبر نیست؛ اما وزیر است. وزیر برای چه شخصیتی؟

برای پیامبری که شریف ترین و والاترین پیامبران، اشرف مرسلین، بزرگوارترین آن ها و نزدیک ترین آن ها به خداوند سبحان است.

بنا بر این وزارت چنین شخصیتی با وزارت حضرت موسی علیه السلام بسیار متفاوت است؛ از این رو کجا هارون به این مقام و مرتبه می تواند برسد؟

۱. نهج البلاغه: ۲ / ۱۸۲، خطبه ۱۹۳.

اکنون سخن ما در برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام بر هارون نیست؛ بلکه سخن در آن است که بین او و ابوبکر کدام سزاوار خلافت رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند؟

آغاز بعثت و وزارت علی علیه السلام

یکی دیگر از احادیثی که بر وزارت علی علیه السلام برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دلالت می کند، حدیثی است که پیش تر از آن سخن گفته ایم؛ حدیث یوم الدار و روز هشدار، همان روزی که پیامبر در آغاز بعثت نزدیکان خود را جمع کرد و فرمود:

فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلِيٌّ أَمْرِي هَذَا؟

کدام يك از شما می پذیرد که وزیر و یاور من در این کار باشد؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام عرضه داشت:

أنا يا نبي الله! أكون وزيرك عليه؛

من ای رسول خدا! وزیر و یاور شما در این مسئولیت خواهم بود.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيُكْمِ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا.^۱

به راستی این، برادر، وصی و جانشین من در بین شما است. پس به سخن او گوش فرا دهید و از او فرمان بپذیرید.

حلی در سیره خود این قضیه را چنین نقل می کند:

در این هنگام علی علیه السلام اعلام آمادگی کرد و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود:

إِجْلِسْ! فَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.^۲

بنشین که تو برادر، وزیر، وصی، وارث و جانشین من، بعد از من خواهی بود.

وزارت علی علیه السلام و دعای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

نگارندگان تاریخ مدینه دمشق، المرقاة، الدرّ المشور و الرياض النضرة این روایت را از ابن مردویه، ابن عساکر، خطیب بغدادی و دیگران نقل کرده اند که اسماء بنت عمیس گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که به درگاه الهی چنین عرضه می داشت:

اللهم إني أقول كما قال أخي موسى: اللهم اجعل لي وزيراً من أهلي أخي عليّاً، اشدد به أوزري

وأشركه في أمري كي نسبحك كثيراً ونذكرك كثيراً، إنك كنت بنا بصيراً.^۱

۱. تفسیر بغوی: ۴ / ۲۷۸ و مصادر دیگر.

۲. السيرة الحلبية: ۱ / ۴۶۱.

خداوندا! من همانی را به تو می گویم که برادرم موسی گفت: خدایا! برای من از خاندانم وزیری قرار ده، برادرم علی را، به وسیله او پشت مرا محکم دار، او را در کار من شریک کن تا تو را بسیار تسبیح کنیم و زیاد به یاد تو باشیم که تو به ما بینا هستی.

جایگاه ویژه

حضرت علی علیه السلام جایگاه ویژه ای نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دارد که در آن خطابه شیوا می فرماید:

شما از جایگاه من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله آگاه هستید که خویشاوندی نزدیک با آن حضرت دارم.

این خویشاوندی نزدیک همان است که در جریان موسی و هارون علیهما السلام، حضرت موسی از خدا طلب کرد و عرضه داشت:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي).

برای من از خاندان خودم وزیری قرار ده، هارون برادرم را.

به همین جهت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله — چنان چه خواهیم گفت — در جریان اعلام برادری بین خود و علی علیهما السلام حدیث منزلت را ذکر فرموده است.

اولویت ویژه

ویژگی های امیر مؤمنان علی علیه السلام فراتر از این گفتار است. افزون بر این که خدای متعال در آیه دیگری می فرماید:

(وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ).^۲

و در کتاب خدا؛ ارحام و خویشاوندان از مؤمنان و مهاجران به یکدیگر سزاوارترند.

این ویژگی های سه گانه — یعنی ایمان، هجرت و خویشاوندی — بر هیچ کسی جز حضرت علی علیه السلام قابل انطباق نیست. بنا بر این روشن می شود که خویشاوندی نزدیک يك پایه از پایه های استوار خلافت و ولایت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

فخر رازی در تفسیر این آیه به نقل استدلال محمد بن عبدالله بن حسن مثنیٰ فرزند امام حسن مجتبیٰ علیه السلام — که مردی عالم، فاضل و آشنای به قرآن کریم بود — پرداخته و می نویسد: جناب محمد، فرزند عبدالله بن

۱ . تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۱۲۰ و ۱۲۱، حدیث ۱۴۷، الدر المنثور: ۵ / ۵۶۶، الرياض النضرة:

۳ / ۱۱۸.

۲ . سوره احزاب: آیه ۶ .

حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی علیه السلام، در نامه ای که به منصور خلیفه عباسی نوشت به این آیه استدلال کرد.

منصور در پاسخ او نوشت: عباس به پیامبر از علی سزاوارتر است؛ زیرا عباس عموی پیامبر بوده و علی پسر عموی آن حضرت.

فخر رازی با این که از عباسیان نیست، اما این ادعای عباسیان را پذیرفته است؛ ولی نه به خاطر دوستی با بنی العباس؛ بلکه به خاطر... .

البته خود فخر رازی می داند که عباس گرچه عموی پیامبر است، اما او از مهاجران نیست؛ زیرا عباس بعد از فتح مکه به مدینه آمده بود و پیامبر فرموده بود که بعد از فتح مکه، دیگر هجرتی نیست. بنا بر این تنها کسی که از مهاجران قرابت و خویشاوندی با پیامبر دارد حضرت علی علیه السلام است.

از طرفی انصاف این است که در میان صحابه پیامبر، جز حضرت علی علیه السلام، مؤمنان و مهاجران بسیاری هستند؛ اما هیچ کدام از آن ها با رسول خدا صلی الله علیه وآله خویشاوندی ندارند. تنها عباس باقی می ماند که او هم از مهاجران نیست. پس این آیه با هیچ کسی جز حضرت علی علیه السلام قابل انطباق نخواهد بود.

گفتنی است که فخر رازی در این جا با عباسیان و منصور عباسی موافقت می نماید و با هاشمیان و علویان مخالفت می کند تا — به گمان او — نتوان به این آیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام استدلال نمود.

بنا بر این، آیه شریفه (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ) دلیل دیگری بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام خواهد بود و از همین جا آشکار می شود که استدلال امیر مؤمنان علی علیه السلام به این آیه و مطرح کردن خویشاوندی نزدیک، اشاره ای به این نکته از آیه شریفه داشته است که این آیه در مسأله امامت و ولایت دخالت دارد.

افزون بر این که عباس با امیر مؤمنان علی علیه السلام در غدیر خم بیعت کرد و بر بیعت خود پابرجا ماند و با غیر آن حضرت بیعت ننمود و در ماجرای سقیفه خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و از او خواست که تجدید بیعت نماید.

از این رو عباس، استحقاق امامت و خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را نخواهد داشت. اگر به خاطر بیاورید، ما در آغاز پژوهش گفتیم که طبق نظری، امامت از آن عباس است؛ اما این دیدگاه قابل ذکر نیست و پژوهش درباره آن بی فایده است.

شرکت در امور

مقامی که در آیه ای دیگر آمده، این است که موسی علیه السلام از خدا می خواهد که هارون را شریک او در کارهایش گرداند، آن جا که می فرماید:

(وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي).^۱

او را در کار من شریک ساز.

۱ . سوره طه: آیه ۳۲.

یعنی هارون در تمام مسئولیت هایی که به عهده جناب موسی علیه السلام نهاده شده بود، شریک بوده و در تمام مناصب و مقام هایی که به او داده شده است شریک خواهد بود.

به مقتضای این حدیث، این مقام برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت خواهد شد و آن حضرت در همه امور یاور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خواهد بود مگر در منصب نبوت. بنا بر این امیر مؤمنان علی علیه السلام به غیر از نبوت، در هر منصب و مقامی با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شریک خواهد بود.

یکی از مسئولیت های پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تعلیم و تفسیر قرآن بود، آن جا که می فرماید:

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).^۱

و ما بر تو قرآن را نازل کردیم تا آن چه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنان روشن سازی، شاید که بیندیشند.

هم چنین به آن حضرت حکمت عطا شده است، آن جا که می خوانیم:

(وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...)^۲

و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل فرمود.

هم چنین از شئون آن حضرت این است که در اختلافات، مرجع مردم بوده است، آن جا که می فرماید:

(لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ).^۳

تا آن چه را که در آن اختلاف می کردند برای آنان روشن سازد.

همین طور طبق این آیه آن حضرت حاکم بر مردم بود:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ).^۴

به راستی که ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا به آن چه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی.

از طرفی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر مردم از خودشان سزاوارتر و حکمش نافذ است، آن جا که

می فرماید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...)^۵

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است... .

۱ . سوره نحل: آیه ۴۴ .

۲ . سوره نساء: آیه ۱۱۳ .

۳ . سوره نحل: آیه ۳۹ .

۴ . سوره نساء: آیه ۱۰۵ .

۵ . سوره احزاب: آیه ۶ .

امیر مؤمنان علی علیه السلام، در تمامی این مقام ها، مناصب و موارد دیگر — که قرآن برای پیامبر صلی الله علیه وآله اثبات می کند — شریک و همیار پیامبر است و او نیز چنین مقام ها و مناصب را دارا خواهد بود.

در یک جمله کوتاه آن حضرت، نفس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است و در تمامی کمالات و مقامات آن جناب، به غیر از نبوت، شریک بود. این همان مطلبی است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در آیه مباهله، حضرت علی علیه السلام را به عنوان نفس و جان خود معرفی نمود. آن جا که می فرماید: (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)^۱.

بنا بر این امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر و حکمش نافذتر است. همو مبین و مفسر قرآن، بیان گر احکام و حاکم علی الاطلاق و مرجع اختلافات خواهد بود.

آیا با وجود چنین شخصی می توان گفت شخص دیگری جانشین پیامبر شود؟
آیا عقل می پذیرد چنین انسانی کنار زده شود و کسی که ذره ای از این مقامات را ندارد و بوی از آن هم نبرده خلیفه شود؟

گویی با بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از پیامبر، خود پیامبر زنده است؛ زیرا که او جان رسول خدا صلی الله علیه وآله و شریک امر آن حضرت بود.

پشتیبانی رسول خدا صلی الله علیه وآله

از موارد درخواست حضرت موسی علیه السلام از خدا درباره هارون، درخواست پشتیبانی وی از موسی علیه السلام بود، آن جا که به درگاه خدا عرضه داشت:

(أَشِدُّ بِهِ أَرْزِي)^۲.

به وسیله او پشت مرا محکم کن.

خداوند نیز دعای موسی علیه السلام را مستجاب کرد و فرمود:

(سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ)^۳.

به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم می کنیم.

بنا بر این، مقام پشتیبانی پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله مخصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام خواهد بود. گذشته از روایاتی که در این خصوص رسیده است.

شکی نیست که بار ختم رسالت که بر دوش پیامبر خاتم نهاده شده، از تمام مسئولیت ها بزرگ تر و سنگین تر بوده و به جز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله کسی تحمل آن بار را ندارد.

۱ . سوره آل عمران: آیه ۶۱.

۲ . سوره طه: آیه ۳۱.

۳ . سوره قصص: آیه ۳۵.

همان طور که در احادیث پیشین گذشت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دعا نمود که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این مسئولیت خطیر پشتیبان او بوده و بازوی توانای او باشد.

پرواضح است که پشتیبانی پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله از پشتیبانی حضرت موسی علیه السلام بسیار متفاوت است و اختلاف بین این دو مقام به سان اختلاف مقام المرسلین صلی الله علیه وآله با حضرت موسی علیه السلام است.

اصلاح و ساماندهی امور

هفتمین مقامی که از آیه استفاده می شود، اصلاح و ساماندهی امور است. خداوند متعال از زبان موسی علیه السلام می فرماید که به خداوند عرضه داشت:

(وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ).^۱

و موسی به برادرش هارون گفت: در قوم من جانشین من باش و امور آنان را اصلاح کن.

هم چنان که هارون مصلح اُمّت موسی علیه السلام بود و به جای او امور اُمّتش را اصلاح و ساماندهی می کرد، در این اُمّت نیز این مقام و منزلت به علی بن ابی طالب علیه السلام واگذار شده است. اوست که باید امور اُمّت پیامبر را اصلاح و ساماندهی کند و جلوی فتنه ها را بگیرد و مردم را از کژی ها و انحرافات حفظ نماید.

پرواضح است کسی که به طور مطلق و در همه امور مصلح باشد، به طور حتم باید خود در هر حالی صالح باشد؛ هم چنین کسی که در همه شئون مصلح است، باید از صلاح و فساد هر چیز آگاه باشد تا مبدا به اسم اصلاح، فساد را ترویج نماید.

از این رو، این مقام و منزلت امیر مؤمنان علی علیه السلام، عصمت و علم لدنی آن حضرت را در پی دارد.

علم و آگاهی

یکی دیگر از منزلت های هارون آن بود که پس از موسی علیه السلام داناترین و آگاه ترین بنی اسرائیل بود. و با در نظر گرفتن این که حضرت علی علیه السلام به منزله هارون است، باید این منزلت و مقام برای آن حضرت نیز ثابت باشد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در همان خطبه قاصعه به این فضیلت این گونه اشاره می فرماید:

كنت أتبعه اتباع الفصيل أثر أمه؛ يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علماً ويأمرني بالإقتداء به.

من همیشه همراه پیامبر بودم. هر روز نشانه تازه ای از اخلاقش برآیم آشکار می ساخت و به من فرمان می داد که به او اقتدا کنم.

حضرتش در خطبه دیگری چون سخن از علم غیب آمده چنین می فرماید:

۱ . سوره اعراف: آیه ۱۴۲.

فهذا علم الغيب الذي لا يعلمه أحد إلا الله وما سوى ذلك فعلم علمه الله نبيه، فعلمنيه ودعا لي بأن يعيه صدري وتضطمّ عليه جوانحي.

این همان علم غیبی است که کسی جز خدا آن را نمی داند، و غیر از آن (یعنی غیر از آن چه که خدا به خود اختصاص داده) علمی است که خداوند به پیامبرش آموخته. پس آن حضرت نیز به من تعلیم داد و برایم دعا کرد که سینه ام گنجایش آن را داشته باشد و اعضا و جوارح من از آن پرگردد. از طرفی اعلیّت و آگاهی آن حضرت از همین خطبه قاصعه روشن می شود، آن جا که از پیامبر اکرم نقل کرده است که به او فرمود:

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى.

به راستی آن چه را من می شنوم تو نیز می شنوی، و هر چه را من می بینم تو نیز می بینی. در مورد دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.

من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است؛ پس هر که می خواهد وارد این شهر شود، باید از دروازه آن وارد شود.

این حدیث نیز از احادیثی است که امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام را ثابت می کند. شایسته است بحث جداگانه ای را به این حدیث شریف اختصاص دهیم تا اسناد و دلالت های آن را بررسی کنیم و از تلاش های نافرجام مخالفان برای ردّ و ابطال این حدیث و دروغ پردازی ها، تحریف ها و خیانت های آنان پرده برداریم. اما این مطلب که هارون پس از موسی از همه داناتر بوده ثابت شده است. به عنوان نمونه به کتاب های تفسیر در ذیل این آیه شریفه مراجعه کنید. خداوند متعال از زبان قارون این گونه نقل می فرماید:

(قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي).^۱

گفت: من این ثروت را به وسیله علمی که نزد من است فراهم آورده ام.

مفسران در ذیل این آیه تصریح کرده اند که هارون از همه بنی اسرائیل — جز از حضرت موسی علیه السلام — داناتر بود.^۲

مقام عصمت

نهمین موردی که می توان از حدیث شریف منزلت به دست آورد، عصمت است. به راستی آیا کسی در عصمت حضرت هارون تردیدی دارد؟

۱. سوره قصص: آیه ۷۸.

۲. ر.ک: تفسیر بغوی: ۴ / ۳۵۷، تفسیر الجلالین: ۲ / ۲۰۱ و تفسیرهای دیگر.

در این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، امیر مؤمنان علی علیه السلام را همانند هارون و در منزلت او قرار داده است. از طرفی هیچ کدام از صحابه ادّعی عصمت نکرده اند. همان طور که هیچ کسی مقام عصمت را برای احدی از صحابه — جز امیر مؤمنان علی علیه السلام — ادعا نکرده است.

در توضیح مقام هفتم گذشت که کسی در همه امور مصلح نمی شود مگر این خود در همه امور صالح باشد. اکنون در توضیح این مقام چند پرسش مطرح است.

آیا عاقلی روا می دارد که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، با وجود شخص معصوم، غیر معصوم امام باشد؟

آیا عقل انسان روا می داند که با وجود معصوم، غیر معصومی واسطه بین خلق و خالق باشد؟

آیا از نظر عقلی جایز است و خردمندان اجازه می دهند که با وجود معصوم، انسان از غیر معصوم پیروی نماید؟

آری، امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه، به همان مقام عصمت اشاره می کند و می فرماید که من نور وحی و رسالت را می بینم و بوی نبوت و پیامبری را استشمام می کنم.

به راستی آیا معقول است که چنین انسانی کنار گذاشته شود و به کسی اقتدا شود که حتی اندک بهره ای از این منزلت نبرده است؟

روشن است آن چه را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می شنیده و آن چه را که می دیده بسیار بالاتر، والاتر، بااهمیت تر و فراتر از آن است که پیامبران گذشته می دیدند و می شنیدند. پس امیر مؤمنان علی علیه السلام آن چه را که پیامبر می دیده و می شنیده او نیز می دیده و می شنیده است. این نکته ای است که اندیشه بیشتری می طلبد.

مقام طهارت و پاکیزگی

دهمین مقام و منزلت، مقام طهارت و پاکیزگی است. خداوند متعال — درباره مسجد الاقصی — برای هارون چیزی را حلال کرد که برای غیر او حلال نبود، و به حکم حدیث منزلت این فضیلت و خصوصیت نیز باید برای امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیتش وجود داشته باشد و این یکی از ویژگی های امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت طهارت خواهد بود که آن ها را از دیگران ممتاز می کند و همان بزرگواران از این جهت نیز از دیگران برتر خواهند بود.

شواهد زیادی در احادیث وجود دارد که چنین فضیلتی را برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات می کند، هم چنان که برای هارون ثابت بوده است.

یکی از آن ها حدیث «سدّ الابواب» است؛ حدیثی که در روایات مورد اتفاق شیعه و سنی با متن های گوناگون آمده است. اکنون به برخی احادیث از کتاب های معتبر اهل تسنن اشاره می کنیم:

ابن عساکر در تاریخ خود این گونه نقل می کند:

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله خطبه ای خواند و چنین فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ مُوسَى وَهَارُونَ أَنْ يَتَوَّعَا لِقَوْمَهُمَا بَيْتًا، وَأَمْرَهَا أَنْ لَا يَبِيتَ فِي مَسْجِدِهَا جَنْبًا، وَلَا يَقْرَبُوا فِيهِ النِّسَاءَ إِلَّا هَارُونَ وَذُرِّيَّتَهُ، وَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَ النِّسَاءَ فِي مَسْجِدِي هَذَا وَلَا يَبِيتَ فِيهِ جَنْبًا إِلَّا عَلِيٌّ وَذُرِّيَّتُهُ.^۱

خداوند به موسی و هارون فرمان داد که برای قومشان خانه هایی برگزینند و به آن ها دستور داد که هیچ کس در حالت جنابت در مسجد موسی و هارون شب را سپری نکند و نباید مردم در آن جا با زنان آمیزش کنند، مگر هارون و فرزندان او. از این رو برای احدی جایز نیست که در مسجد من با زنان نزدیکی کند و با حالت جنابت در آن بیتوته نماید مگر علی و فرزندان او.

این حدیث را جلال الدین سیوطی نیز در الدر المنثور از تاریخ ابن عساکر نقل کرده است.^۲

در مجمع الزوائد آمده است: علی علیه السلام می فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دست مرا گرفت و فرمود:

إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَطَهَّرَ مَسْجِدَهُمَا بِهَارُونَ وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَطَهَّرَ مَسْجِدِي بِكَ وَبِذُرِّيَّتِكَ.

موسی از پروردگارش خواست که مسجدش را برای هارون پاک و مطهر گرداند و من از پروردگارم خواسته ام که مسجدم را برای تو و فرزندان تو پاک و مطهر گرداند.

آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کسی را نزد ابوبکر فرستاد که دری را که از خانه ات به سمت مسجد قرار داده ای ببند.

ابوبکر گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). سپس گفت: شنیدم و اطاعت کردم. آن گاه در خانه اش را مسدود کرد.

پس از آن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کسی را نزد عمر و عباس فرستاد و همین فرمان را به آن ها داد.

آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مَا أَنَا سَدَدُ أَبْوَابِكُمْ وَفَتْحُ بَابِ عَلِيٍّ، وَلَكِنَّ اللَّهَ فَتَحَ بَابَ عَلِيٍّ وَسَدَّ أَبْوَابَكُمْ.^۳

من در خانه های شما را نیستم و در خانه علی را باز نگذاشتم؛ بلکه خدا در خانه علی را باز گذاشت و در خانه های شما را بست.

این قضیه بار دیگر در مجمع الزوائد، کتر العمال و منابع دیگر به گونه ای دیگر نقل شده است. در مجمع الزوائد آمده است:

۱. تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۲۹۶.

۲. الدر المنثور: ۴ / ۳۸۴.

۳. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تمامی اهل مسجد را بیرون کرد و در خانه هایشان را به سمت مسجد بست و در خانه علی علیه السلام را به حال خود گذاشت، مردم شروع به سخن پراکنی و اعتراض کردند. این اعتراضات به پیامبر رسید. آن حضرت فرمود:

ما أنا أخرجتكم من قبل نفسي ولا أنا تركته، ولكن الله أخرجكم وتركه، إنما أنا عبد مأمور، ما أمرت به فعلت، إن اتبع إلا ما يوحى إليّ.

من از جانب خودم شما را از مسجد بیرون نکردم، و علی علیه السلام را به حال خود باقی نگذاشتم؛ بلکه خداوند شما را خارج کرد و در خانه علی را به حال خود گذاشت. فقط بنده ای هستم که به من دستور داده شده است، هر چه به من فرمان دهند همان را انجام می دهم. تنها از آن چه به من وحی شود پیروی می کنم.^۱ البته منابع دیگری نیز به نقل این قضیه پرداخته اند. در کتاب المناقب، تألیف احمد بن حنبل و مسند او، المستدرک حاکم نیشابوری، مجمع الزوائد، تاریخ مدینه دمشق و موارد دیگر^۲ از زید بن ارقم این گونه نقل شده است:

زید گوید: در خانه های گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله به مسجد باز می شد. روزی پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

سدوا هذا الأبواب إلا باب عليّ.

همه این درها — جز در خانه علی — را ببندید.

عده ای درباره این دستور پیامبر سخنانی گفته و اعتراض کردند. در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برخاست و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

أما بعد، فإني أمرت سدّ هذه الأبواب غير باب عليّ، فقال فيه قائلكم. واللّه، ما سددت شيئاً ولا فتحتّه، ولكن أمرت بشيء أتبعته.

من دستور دادم که این درها — جز در خانه علی — بسته شود. برخی از شما سخنانی گفتند و اعتراض کردند! به خدا سوگند من دری را نبسته و باز نکردم؛ بلکه به من فرمان دادند و من اطاعت کردم.

این حدیث در سنن ترمذی، خصائص نسائی و دیگر مصادر نیز آمده است.^۳

بنا بر این، ماجرای بستن در خانه های که به مسجد باز می شد در خانه علی علیه السلام، یکی از موارد حدیث منزلت خواهد بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

أنت مني بمثلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.

۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۵، كثر العمال: ۱۱ / ۶۰۰، حدیث ۳۲۸۸۷.

۲. المناقب: ۷۲، حدیث ۱۰۹، مسند احمد: ۵ / ۴۹۶، حدیث ۱۸۸۰۱، المستدرک: ۳ / ۱۲۵، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴، تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۲۷۹ و ۲۸۰، حدیث ۳۲۴، الرياض النضرة: ۳ / ۱۵۸.

۳. رك سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۵، خصائص نسائی: ۵۹، حدیث ۳۸.

تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی، مگر آن که بعد از من پیامبری نیست.
با توجه به آن چه بیان شد، دلالت حدیث منزلت بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام از چند جهت روشن شد.

۱. از ناحیه ثبوت عصمت آن حضرت؛
۲. از ناحیه ثبوت افضلیت و برتری آن حضرت بر دیگران؛
۳. از ناحیه ثبوت بعضی از خصوصیات و ویژگی ها دیگری که برای هارون ثابت بوده است.

بخش چهارم

دلالت حدیث منزلت بر خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام

حدیث منزلت بیان گر خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام

بعد از آن که معلوم شد حدیث منزلت مقام ها و منزلت های متعددی را برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات می کند که لازمه هر کدام از آن ها امامت و خلافت آن حضرت است؛ اکنون سخن در این است که این حدیث به طور مستقیم و با صراحت نیز مقام خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات می کند. بنا بر این، حدیث منزلت با صراحت تمام بر خلافت آن حضرت دلالت خواهد کرد.

تردیدی نیست که یکی از مقام های حضرت هارون، جانشینی او از حضرت موسی علیه السلام بوده است. خداوند متعال از زبان موسی علیه السلام نقل می کند که به هارون چنین فرمود:

(اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).^۱

در میان قومم جانشین من باش و امور آنان اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی نکن.

جانشینی پیامبر در اوج فضایل

بدون تردید جانشینی و خلافت پیامبر خدا، نیاز به قابلیت ها و صلاحیت هایی دارد، به گونه ای که جانشین بتواند جایگزین آن حضرت شود و در نبود او تمامی کارها و مسئولیت های او را به خوبی انجام دهد؛ زیرا او به جای پیامبر نشسته و جانشین اوست و می خواهد جای خالی او را پر کند؛ از این رو باید تناسب با او داشته باشد و از عهده این کار برآید.

جانشین پیامبر باید آن اندازه در فضایل و کمالات اوج بگیرد تا چنین مقام والایی زینده او شود، و باید چنان صلاحیت و قابلیت را دارا باشد که جایگزین کردن او به جای پیامبر دور از خرد جلوه ننماید؛ زیرا واضح است که اگر کسی را به جای دیگری قرار دهند که صلاحیت آن را ندارد و نمی تواند به درستی کارهای او را انجام دهد و هیچ تناسبی با او ندارد، چنین کاری به دور از خرد و حکمت است.

۱ . سوره اعراف: آیه ۱۴۲.

احراز شایستگی

اکنون می پرسیم: آیا جناب موسی علیه السلام این صلاحیت را در برادرش هارون احراز کرده بود و او را قابل می دانست تا در نبود او جانشینش شود یا نه؟

آیا او اهلیت چنین مقامی را داشت یا نه؟

حال که خداوند این خلافت را تأیید نموده و در قرآن به آن اشاره کرده است، قطعاً چنین صلاحیتی را در هارون احراز نموده است.

نکته جالب توجه این که در این آیه، حضرت موسی برادرش هارون را به طور مطلق خلیفه خود قرار می دهد؛ یعنی بدون هیچ قید و شرطی، آن جا که فرمود:

(اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي).

در میان قومم جانشین من باش.

یعنی جناب هارون در تمام آن چه که حضرت موسی بر عهده داشته، جانشین و قائم مقام او خواهد بود. بنا بر این حضرت موسی برادرش را — گرچه برای مدتی که به کوه طور رفته — به طور مطلق جانشین خود قرار داد؛ یعنی هارون در تمام شئون، خلیفه و جانشین حضرت موسی است او آن چنان همسان حضرت موسی، مقامات معنوی و کمالات روحانی را طی کرده است که می تواند چنین مقامی را داشته باشد. و در يك جمله، حضرت هارون مرتضی و پسندیده الهی است. کسی است که خدا او را برای احراز چنین پستی اختیار کرده است.

اگر او چنین مقامی را دارد، پس هر گاه موسی غایب شد، همو باید خلیفه و جانشین باشد، چه در دوران حیات او و چه در زمان پس از وفات او.

مهم این نیست که هارون چند روز خلافت کرده؛ مهم آن است که این صلاحیت و شایستگی و مقام را داشته است.

شاهد این مطلب هنگامی است که بنا شد حضرت موسی علیه السلام برای مناجات با خدا به کوه طور برود. قرار بر این بود که مناجات سی روز به طول بینجامد؛ ولی ده روز دیگر به آن افزوده شد. می پرسیم: اگر حضرت موسی علیه السلام از ابتدا برادرش را برای سی روز خلیفه قرار داده بود؛ پس چگونه او در آن ده روز اضافه بر این مقام باقی ماند؟

این بدان معناست که خلافت هارون محدود به سی روز نبوده است؛ بلکه هر زمانی که موسی غایب باشد، او خلیفه خواهد بود؛ حتی اگر غیبت حضرت موسی بیشتر از این نیز طول می کشید.

از این رو به حکم حدیث منزلت، امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز چنین مقام و مرتبه ای را نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خواهد داشت؛ یعنی مقام خلافت الهی و نیابت از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای آن حضرت ثابت می شود، و در نبود آن حضرت تنها او باید جانشین آن حضرت باشد.

آری، از این حدیث به خوبی استفاده می شود که خداوند آن حضرت را برای این مقام برگزیده و او را شایسته احراز چنین پستی می داند.

کوتاه سخن این که مقام خلافت، از مقام های روحانی و درجات قرب الهی است که نیاز به داشتن صلاحیت های لازم و ارتضای خدا دارد، نه این که مقام خلافت امر اعتباری زودگذر است.

فرمان برداری بی قید و شرط

از آثار و پیامدهای خلافت آن است که واجب است مردم در تمام کارها بدون هیچ قید و شرطی از امیر مؤمنان علی علیه السلام اطاعت کنند و همیشه گوش به فرمان او باشند، و لازمه اطاعت مطلق و فرمان برداری بدون قید و شرط آن است که او امامت و ولایت عامه داشته باشد.

ممکن است کسی گمان کند که وجوب اطاعت از هارون و لزوم پیروی بی چون و چرا از او بدین جهت بود که هارون پیامبر بود و این از آثار نبوت اوست، نه به جهت این که جانشین موسی بوده است. بنا بر این وجوب اطاعت مطلق از آثار خلافت نخواهد بود و چون امیر مؤمنان علی علیه السلام پیامبر نیست نمی توان آن اثر را برایش اثبات کرد.

در پاسخ می گوئیم: این گمان، توهم باطل و نادرست است، گرچه برخی از دانشمندان اهل تسنن آن را در کتاب های خود نوشته اند.

توضیح مطلب این که اگر وجوب اطاعت بی قید و شرط از آثار نبوت باشد، نه از آثار خلافت؛ بنا بر این، اطاعت از سه خلیفه نخستین نیز واجب نخواهد بود؛ زیرا آنان پیامبر نبودند. و اطاعت از امیر مؤمنان علی علیه السلام، همو که او را خلیفه چهارم می دانند لازم نخواهد بود؛ چرا که آن حضرت پیامبر نیست، بلکه فقط جانشین پیامبر است.

بنا بر این وجوب اطاعت از هارون به جهت جانشینی او از حضرت موسی علیه السلام بوده، نه به خاطر پیامبری او؛ از این رو اطاعت مطلق و بی چون و چرا از حضرت علی علیه السلام به حکم حدیث منزلت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب خواهد بود، در نتیجه مناقشه و اشکال مردود و باطل است.

حدیث منزلت و دیدگاه علمای اهل تسنن

در کتاب هایی که در این زمینه نوشته شده علما و دانشمندان اهل تسنن تصریح کرده اند که این حدیث، بر امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام دلالت می کند.

به عنوان نمونه کتاب تحفة الاثنا عشریه در ردّ شیعیان امامیه اثنا عشری نوشته است. نگارنده این کتاب اعتراف می کند که حدیث منزلت خلافت حضرت علی علیه السلام را اثبات می کند؛ بلکه سخن را فراتر برده و

می گوید: هیچ کس دلالت حدیث را انکار نمی کند، مگر ناصبی و دشمن اهل بیت و هرگز اهل سنت به آن راضی نیستند.^۱

سخن ما در اثبات خلافت بلافصل امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ یعنی بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله بلافاصله تنها آن حضرت جانشین پیامبر است، اما اثبات اصل خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از پیامبر از این حدیث، انکارناپذیر است، مگر از ناصبی و دشمن امیر مؤمنان علی علیه السلام، هم چنان که نگارنده تحفة الاثنا عشریه به این مطلب تصریح کرده و دلالت این حدیث را به این اندازه پذیرفته است.

با وجود این، با مراجعه و بررسی کتاب های حدیثی اهل تسنن و شرح های آن ها می بینیم آن ها حتی اصل دلالت حدیث منزلت را بر خلافت و ولایت نمی پذیرند و در آن مناقشه می کنند، همان کاری که نویسنده تحفة الاثنا عشریه به ناصبی ها و دشمنان اهل بیت علیهم السلام نسبت داده است.

به عنوان نمونه اگر به شرح حدیث منزلت در منابعی از جمله: فتح الباری، نگارش حافظ ابن حجر عسقلانی، شرح صحیح مسلم از حافظ نووی و المرقاة فی شرح المشکاة مراجعه کنیم، می بینیم که اینان در شرح و تفسیر این حدیث، حتی در دلالت این حدیث بر اصل امامت و ولایت اشکال می کنند؛ یعنی همان سخنی که نگارنده تحفة الاثنا عشریه گفته که آن را از اهل تسنن نفی کرده و به ناصبی ها نسبت داده است.

اکنون به گفتار نووی در شرح صحیح مسلم دقت کنید. عین عبارت او یا نزدیک به آن را سایر نگارندگان اهل تسنن نیز در کتاب هایی که نام برده شده آورده اند.

نووی گوید: این حدیث هیچ گونه دلالتی بر این که علی پس از پیامبر جانشین او باشد ندارد؛ زیرا پیامبر این جمله را هنگامی به علی گفت که به جنگ تبوک می رفت و او را در مدینه به جای خود گذاشت. منظور نووی این است که این حدیث در مورد خاصی بیان شده است.

وی در ادامه سخن می گوید: مؤید این مطلب همین است که هارون — که علی به او تشبیه شده — پس از موسی خلیفه نبود؛ بلکه در دوران زندگی موسی از دنیا رفت. بنا بر آن چه نزد صاحبان اخبار و تاریخ مشهور است، او چهل سال پیش از وفات جناب موسی فوت کرد. آن ها گفته اند: هنگامی که حضرت موسی می خواست برای مناجات به میقات پروردگارش برود، هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد. پس این خلافت و جانشینی خلافتی موقت و در یک جریان خاص و محدودی است و هیچ دلالتی بر آن خلافت و جانشینی که مورد بحث و نزاع است ندارد.^۲

به راستی شما قضاوت کنید! آیا جز ناصبی چنین سخنی می راند؟ سخنی که حتی فردی چون صاحب تحفة الاثنا عشریه نیز راضی نمی شود آن را به خود نسبت دهد. از همین رو آن را به ناصبی ها نسبت داده است.

۱. تحفة الاثنا عشریه: ۲۱۰.

۲. شرح صحیح مسلم، نووی: ۱۵ / ۱۷۴.

البته ما سخنان ابن تیمیّه و افراد دیگری را که عقاید شیعیان را رد می کنند بیان خواهیم کرد و فرازهایی از عبارات آن ها را خواهیم نوشت تا روشن شود که چه کسی ناصبی است و آن گاه است که بیش از پیش با ناصبی ها آشنا خواهید شد.

تا کنون بیان شد که چگونه حدیث متزلت، به صراحت بر خلافت، امامت و ولایت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد که نگارنده تحفه الاثنا عشریه نیز منکر این دلالت نیست؛ اما در نهایت می گوید: تمام نزاع و دعوی ما با طرف مقابل درباره امامت بلافصل بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله است.

بخش پنجم

تلاش های علمی برای ردّ حدیث منزلت

تلاش هایی برای ردّ حدیث منزلت

در بخش های پیشین حدیث شریف منزلت را از نظر سند و متن بررسی کردیم، در این بخش اشکال های علمی و تلاش هایی که برای ابطال و ردّ این حدیث از طرف اهل تسنن صورت گرفته است بررسی می کنیم. این اعتراض ها و اشکال ها را در دو مرحله مطرح می نماییم:

اشکال های علمی

ما آمادگی پذیرش هر ایراد و اشکالی را پیرامون حدیث شریف منزلت داریم، مشروط بر این که ایرادی فنی و مبتنی بر پایه های علمی و بر اساس قواعدی باشد که در کیفیت مناظره و گفت و گو بیان شده است. چکیده ایرادهایی که بر دلالت حدیث منزلت شده است در سه اشکال خلاصه می شود:

اشکال یکم: عدم دلالت حدیث

نخستین اشکال علمی که از جانب مخالفان حدیث منزلت وارد شده چنین است: آن ها می گویند: نمی توان از این حدیث به طور عموم استفاده کرد که علی علیه السلام در همه جهات شبیه هارون است و با این بیان، مشابهت بین این دو فقط با يك شباهت نیز تمام و این حدیث صحیح خواهد بود؛ با این وجود ما نمی پذیریم که علی علیه السلام در همه مقامات و منازل نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مانند هارون برای موسی باشد.

اشکال دوم: خلافت محدود

دومین اشکال بر حدیث این است که جانشینی و خلافتی که این حدیث اثبات می کند، خلافتی موقت و در شرایط خاص و زمان محدودی بوده است، آن هم زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله زنده بوده است، آن سان که خلافت هارون برای موسی علیه السلام مربوط به زمانی بوده که او به مناجات پروردگارش رفته بود. مؤید این مطلب وقوع مرگ هارون در دوران زندگی حضرت موسی است. بنا بر این، کدام خلافت است که ما بر سر آن نزاع داریم؟

اشکال سوم: خلافت فقط در زمان جنگ تبوک

اشکال سومی که بر حدیث منزلت گرفته شده چنین است:

حدیث منزلت در جریان جنگ تبوك وارد شده است، آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از مدینه خارج می شد و به سمت تبوك می رفت علی علیه السلام را در مدینه باقی گذاشت تا به کارهای شخصی و خانوادگی حضرت رسیدگی کند، و امور کسانی را که در مدینه مانده اند تدبیر نماید.

بنا بر این حدیث منزلت در خصوص قضیه معینی آمده و مخصوص به همان مورد خواهد بود.

پاسخ به اشکال نخست

اکنون به این سه ایراد پاسخ می دهیم:

خلاصه اشکال نخست آن بود که تشابه امیر مؤمنان علی علیه السلام با جناب هارون در همه منزلت ها و مقام ها نیست، و این تشابه عمومیت ندارد تا جمیع منزلت ها و مقام های هارون را شامل شود.

در پاسخ می گوئیم: در این حدیث شریف دو عبارت وجود دارد که روشن گر معنای آن است:

۱. عبارت «أنت مني بمنزلة هارون».

در این عبارت اسم جنس یعنی «منزلة» به علم که همان «هارون» است اضافه شده است.

۲. عبارت استثنا؛ یعنی «إلا أنه لا نبي بعدي».

با این استثنا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تنها مقام و منزلت نبوت را از سایر مقام هایی که امیر مؤمنان علی علیه السلام دارد، خارج کرده است.

همین استثنا نشان گر آن است که مقام های هارون متعدّد بوده و فقط یکی از آن مقام ها در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام استثنا شده است.

با مراجعه به کتاب های علم اصول فقه، بلاغت و ادبیات خواهیم دید که به صراحت بیان شده که استثنا معیار و ملاك عموم است؛ یعنی هر گاه در جمله ای استثنا آمده باشد، دلیل بر آن است که آن جمله عمومیت دارد و حکمش فراگیر است و تنها يك مورد از آن عموم استثنا شده است.

هم چنین در این کتاب ها تصریح شده که اسم جنس مضاف از الفاظ عموم است. با وجود این آیا جایی برای اشکال باقی می ماند؟

بنا بر این، در این حدیث «بمنزلة هارون» اسم جنس مضاف و از صیغه های عموم است. هم چنین این حدیث با داشتن جمله استثنا که آن هم معیار عموم است تصریح در عموم خواهد داشت؛ یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام در تمامی مقام ها و منزلت های حضرت هارون همانند او خواهد بود، مگر منصب پیامبری.

نکته جالب توجه این است که این حدیث در تمامی منابع به همین کیفیت نقل شده است؛ یعنی این دو قرینه در تمامی متون حدیث وجود دارد که «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي».

بنا بر این هیچ احتمالی بر این که منظور پیامبر صلی الله علیه وآله از این حدیث عموم نبوده باقی نخواهد ماند و حدیث تصریح در مطلب داشته و از این رو بنای این اشکال و ایراد از اساس فرو می ریزد و به کلی مردود می شود.

دیدگاه دانشمندان فن

ابن حاجب از بزرگان و پیشوایان علم اصول و ادبیات عرب، در کتاب *مختصر الأصول* — که شرح و تعلیق های بسیاری بر آن نوشته شده و یکی از کتاب های درسی حوزه های علمیه بوده است — چنین می نویسد:

صیغه هایی که نزد محققان برای عموم وضع شده است عبارتند از: اسم شرط، اسم استفهام، موصول ها، جمع هایی که دارای الف و لام جنس هستند نه عهد و اسم جنس معرفه شده به الف و لام یا به اضافه.^۱ پژوهشگرانی که در پی مدارک و مستندات بیشتری هستند می توانند به کتاب های ادبی نظیر کتاب *الأشباه والنظائر* نگارش جلال الدین سیوطی و *الکافیة فی علم النحو* با شرح محقق جامی که به نام *الفوائد الضیائیة* معروف است، مراجعه کنند. این کتاب نیز تا این اواخر در حوزه ها علمیه تدریس می شده است. از کتاب های اصولی نیز به کتاب *المنهاج* نگارش قاضی بیضاوی و شرح هایی که بر آن نوشته شده می توان مراجعه کرد.

هم چنین کتاب *فوائد الرحموت فی شرح مسلم الثبوت* را می توان ملاحظه نمود، این از کتاب های معتبر و مشهور اهل تسنن در علم اصول فقه است.

از کتاب های علم بلاغت *المطول فی شرح التلخیص و مختصر المعانی فی شرح التلخیص* نگارش تفتازانی را می توان دید، این دو کتاب در حوزه های علمیه تدریس می شود. هم چنین کتاب های دیگری که در موضوع علم اصول فقه، نحو و بلاغت نگاشته شده اند.

در مورد استثنا هم پیشگامان علم اصول فقه همگی تصریح کرده اند که معیار عموم وجود استثنا است. این مطلب در کتاب *منهاج الوصول الی علم الاصول* تألیف قاضی بیضاوی و نیز در شرح هایی که بر این کتاب نوشته شده، مانند شرح *ابن امام الکاملیه* و دیگر شرح ها آمده است. بنا بر این هر چه که استثنا از آن صحیح باشد و محصور در افراد خاصی نباشد، عام خواهد بود و در حدیث شریف منزلت نیز استثنا وجود دارد.

ممکن است گفته شود: چون این حدیث اختصاص به غزوه تبوک دارد، باید از عمومیت حدیث صرف نظر کنیم؛ چرا که اگر شاهد یا دلیلی بر تخصیص باشد، دیگر لفظ بر عموم دلالت نخواهد کرد. بنا بر این، حدیث

۱ . المختصر (بیان المختصر ۲): ۱۱۱.

مزلت فقط بیان گر جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام برای باقی ماندگان در مدینه خواهد بود، تا به امور کودکان، زنان و ناتوانان — آن چنان که ابن تیمیّه می گوید — رسیدگی کند، نه بیش از این.

روشن است که این اشکال و این ادّعا صحیح نیست؛ زیرا — همان طور که خواهیم گفت — حدیث مزلت در غیر جنگ تبوک نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده است.

هم چنین گفته شده که آن گاه استثنا بر عمومیت جمله سابق خود دلالت می کند که استثنای متصل باشد، در حالی که این استثنای منقطع است؛ زیرا آن چه در این حدیث استثنا شده يك جمله خبری است و امکان ندارد استثنای جمله خبری استثنای متصل باشد.

در پاسخ می گوئیم که مطالب مطرح شده بحث های علمی هستند که شاید پژوهشگران حقایق کم و بیش از آن ها آگاهند. این اشکال صورت زیبایی دارد که اگر کلام صحیحی باشد، دیگر نمی توان به وجود استثنا در حدیث بر عمومیت آن استدلال کرد. این اشکال را نویسنده تحفه اثنا عشریه ذکر کرده است.^۱

اما زمانی که به متن های حدیث مراجعه می کنیم، می بینیم در بعضی از آن ها آن چه که پس از حرف «إلا» استثنا شده، واژه «النبوة» است نه جمله خبری.

از طرفی سند این حدیث — یا این احادیث — که به این صورت نقل شده معتبر است. ابن کثیر دمشقی از کسانی است که در کتاب تاریخی البدایه والنهایه بر صحت سند این حدیث تصریح کرده است.^۲

افزون بر این در نزد اهل تسنن مسلم است که در علم اصول و بلاغت اصل اولی در استثنا، متصل بودن آن است.

بدیهی است که دست برداشتن از این اصل، صحیح نیست، مگر زمانی که دلیل و قرینه ای بر آن باشد. صاحب تحفه خواسته استثنای را که به صورت جمله خبری است قرینه ای بر چشم پوشی از آن اصل اولی بداند، که ما در پاسخ گفتیم که مستثنا به صورت اسم آمده است نه جمله خبری.

برای آگاهی از تعبیرها و تصریحات اهل تسنن — در این زمینه که اصل اولی در استثنا متصل بودن آن است نه منقطع بودن — می توانید به کتاب مطول مراجعه کنید؛ همان کتابی که در دست رس و کتابی درسی در حوزه علمیه است.^۳

هم چنین می توانید به کتاب کشف الاسرار در شرح اصول بزدوی، نگارش شیخ عبدالعزیز بخاری نیز مراجعه کنید که یکی از منابع اهل سنت در علم اصول است.^۴

۱ . تحفه اثنا عشریه: ۲۱۱.

۲ . البدایه والنهایه: ۷ / ۳۴۰.

۳ . المطول: ۲۰۴ — ۲۲۴.

۴ . کشف الاسرار: ۳ / ۱۷۸.

همین طور ابن حاجب در کتاب *مختصر الاصول* بر این مطلب تصریح کرده است،^۱ حتی اگر به شرح های حدیث مراجعه کنید خواهید دید که شارحان محدث این حدیث نیز تصریح می کنند که این استثنا متصل است نه منقطع.

به عنوان نمونه به آن چه که قسطلانی در *ارشاد الساری*^۲ آورده است و نیز به *فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر* می توان مراجعه نمود.

با توجه به این نکات، اشکال و ایراد نخست از بین خواهد رفت و دلالت حدیث بر تمامی منزلت ها و مقام ها تمام خواهد بود.

البته آن چه در این جا بیان شد، مباحث فنی و تخصصی بود که در خور توجه و دقت بیشتری است و نیاز به تسلط بر قواعد و اصطلاحات علمی ویژه ای دارد.

پاسخ به اشکال دوم

چکیده اشکال دوم چنین بود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در قضیه معین و مشخصی و در زمان حیات خود، حضرت علی علیه السلام را جانشین خود قرار داده است؛ همچنان که حضرت موسی علیه السلام هارون را در زمان حیات خود جانشین خویش قرار داد. هارون پیش از حضرت موسی علیه السلام از دنیا رفت؛ از این رو حدیث منزلت هیچ گونه دلالتی بر آن امامت و خلافتی که ما بر سر آن نزاع داریم ندارد.

این اشکال را بسیاری از بزرگان حدیث اهل تسنن مطرح کرده اند؛ از جمله ابن حجر عسقلانی، قسطلانی و قاری؛ هم چنین متکلمان آن ها نیز این اشکال را طرح نموده و در کتاب های خود نوشته اند. این اشکال را از دو محور می توان پاسخ داد:

نخست. منزلت ها و مقام هایی که برای جناب هارون بیان کردیم متعدد بود و از هر کدام آن ها به خوبی خلافت و جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام استفاده می شد؛ مانند مقام شرکت در امر اصلاح مردم و یا عصمت و... و هیچ گاه آن مقام ها و منزلت ها محدود به زمان خاصی نبوده است.

دوم. پیش تر گفتیم که مقام خلافت، مقامی روحانی و معنوی است. وقتی می گوییم: فلان شخص خلیفه است؛ یعنی او به درجه ای از صلاحیت و شایستگی رسیده که اهلیت احراز آن مقام را کسب کرده است. خلافت پیامبر در واقع خلافت خدا است، جانشینی مقام الهی، نیاز به داشتن اهلیت و شایستگی در شخص خلیفه دارد.

۱. مختصر (بیان مختصر ۲): ۲۴۶.

۲. ارشاد الساری: ۶ / ۱۱۷ و ۱۱۸.

خلیفه پیامبر باید از نظر علمی همپای او باشد تا بتواند به جای او بر کرسی تعلیم مردم بنشیند. باید عالم به بطون و تأویل قرآن باشد تا قرآن را همچون پیامبر برای مردم بیان کند و از اسرار و معارف آن پرده بردارد. کوتاه سخن این که خلیفه پیامبر کسی است که به جای پیامبر واسطه بین مخلوقات و آفریدگارشان است؛ زیرا گرچه با رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله نبوت به پایان می رسد؛ اما ارتباط با آسمان هیچ گاه قطع نخواهد شد. باید کسی باشد تا هر سال و در شب قدر، فرشتگان الهی و روح بر او نازل شوند و همه امورات را به محضرش برسانند.

چنین شخصیتی باید از شایستگی های لازم برخوردار باشد تا خدا او را برگزیند.

بسیار دور از حقیقت است اگر گمان کنیم خلافت، مقامی اعتباری و ظاهری است که وقت محدودی دارد و با شروع آن وقت، زمان خلافت شروع، و با پایان آن دوره اش به سر می آید و نیاز به هیچ صلاحیت و اهلیتی ندارد.

اگر خداوند کسی را شایسته خلافت دانست و او را برگزید، اگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در شخصی چنین شایستگی را احراز کرد که به طور مطلق او را خلیفه خود دانست و با فرمان (أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي)^۱ آن را به همگان فهماند، باید بفهمیم که چنین انسانی دارای تمامی شرایط خلیفه پیامبر بوده است؛ زیرا خداوند نااهل را به جای پیامبرش قرار نمی دهد.

این به آن معنا است که آن حضرت دارای علم الهی، عصمت الهی، قدرت الهی و... است که می تواند خلاً فقدان پیامبر را پر کند.

وقتی خدا و رسول او کسی را در تمامی شئون پیامبر به جای او قرار می دهند — حتی اگر مجال بروز و ظهور آن نباشد — بدان معنا است که او برگزیده الهی است و صلاحیت و شایستگی او به گونه ای است که می تواند در همه جهات، نبود جایگاه پیامبر را پر کند؛ هم مرجع اختلافات باشد، هم حاکم بر مردم، هم بیان کننده احکام الهی، هم مفسر کلمات الهی، هم اولی بر مردم از خودشان و هم حکمش بر آن ها نافذتر از حکم خودشان باشد.

گواه این مطلب همان است که حضرت موسی علیه السلام برای خلافت هارون، زمان معین نکرد؛ بلکه فرمود: (أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي)؛ یعنی هر گاه من نبودم، تو به جای من خلاً نبود مرا پر کن. به همین جهت حضرت هارون در آن ده روزی که به مدّت مناجات حضرت موسی علیه السلام افزوده شد، در مقام خود باقی ماند.

آن گاه که چنین موقعیتی و منزلت والایی برای جناب هارون ثابت شد، برای امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز ثابت خواهد بود.

۱ . سوره اعراف: آیه ۱۴۲.

نکته در خور توجه بیشتر این است که در حدیث منزلت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امیر مؤمنان علی علیه السلام را در مقام ها و منزلت های او به سان هارون قرار دادند، نه در آن چه که در خارج اتفاق افتاده است؛ به این بیان که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نفرموده چون هارون چهل روز خلافت کرده، تو نیز همانند او چهل روز بر این منصب خواهی بود؛ بلکه سخن از منزلت ها و مقام هاست، نه آن چه در خارج روی داده است. هارون دارای مقام خلافت حضرت موسی علیه السلام بود و این مقام حتی در زمان حضور حضرت موسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل برای او محفوظ بود.

حدیث منزلت از دیدگاه ابن تیمیّه

ابن تیمیّه نیز چنین اشکالی را به این حدیث دارد. از این رو به بررسی نظریه وی می پردازیم. با مراجعه به کتاب منہاج السنّه ابن تیمیّه خواهیم دید جای جای این کتاب از بغض و دشمنی به امیر مؤمنان علی علیه السلام و عیب جویی و طعنه بر ایشان مملو است. وی در فرازی از کتابش چنین می نویسد:

هر گاه پیامبر به سفری می رفت — به جنگ، یا عمره و یا حج — یکی از اصحابش را در مدینه به جای خود قرار می داد، تا آن جا که نوشته اند در یکی از سفرها، ابن امّ مکتوم را جانشین خود در مدینه قرار داد. هیچ کس این جانشینی ابن امّ مکتوم را شأن و رتبه ای برای او نمی شمرد.

آن گاه ابن تیمیّه به حدیث منزلت اشاره می کند و می گوید:

هنگامی که جنگ تبوک (آخرین جنگ پیامبر) آغاز شد، پیامبر به هیچ کس اجازه سرپیچی و تخلف از سپاه را نداد. مردم در هیچ جنگی به مانند این جنگ با پیامبر همراه نشدند. فقط زنان، کودکان، آن هایی که به خاطر ناتوانی نمی توانستند پیامبر را همراهی کنند و منافقان در مدینه ماندند.

در مدینه مؤمنان دلاوری نبودند تا همانند گذشته پیامبر کسی را بر آنان به عنوان جانشین خود قرار دهد. از طرفی آنان که در مدینه مانده بودند، جز ناتوانان، کودکان و زنان نبودند، از این رو نیازی نبود که پیامبر برای این ها شخص مهمّ و سرشناسی از اصحابش را جانشین قرار دهد؛ بلکه این جانشینی از تمامی جانشینی هایی که معمولاً پیامبر انجام می داد بی ارزش تر بود؛ یعنی جانشینی علی در جریان تبوک حتی از جانشینی ابن امّ مکتوم نیز بی ارزش تر و کم اهمیت تر است[!!].

ابن تیمیّه می افزاید: علت جانشینی علی در مدینه این بود که چون در آن شهر مردان زیادی از مؤمنان نیرومند نبودند تا نیاز باشد کسی را بر آنان جانشین خود قرار دهد، بنا بر این هر کسی را که پیامبر قبل از این ماجرا به جای خود در مدینه گمارده بود، برتر از جانشینی علی خواهد بود.

از همین رو علی با گریه نزد پیامبر آمد و گفت: آیا مرا با زنان و کودکان می گذاری؟ پیامبر به او گفت: به خاطر امانت داری تو را جانشین خود قرار دادم و هیچ گاه جانشینی پیامبر عیب و نقص نیست، همان طور که موسی هارون را برای قوم خود جانشین قرار داد.

از طرفی پادشاهان و دیگران هر گاه به جنگ می روند، کسی را همراه خود می برند که بهره زیادی از او برده و به کمکش نیاز دارند و از مشورت‌ها و پیشنهادهای وی استفاده کرده و از زبان، دست و شمشیر او سود می جویند. از این رو پیامبر در این نبرد نیازی به علی نداشت تا با او مشورت کند، یا از زبان، دست و شمشیر او استفاده کند[!] به همین جهت دیگران را همراه خود برد؛ زیرا آن‌ها در این امور به کارش می آمدند.

او در ادامه می گوید: تشبیه کردن دو چیز به یکدیگر مستلزم آن نیست که در تمام جهات آن دو مثل هم باشند؛ بلکه باید دید کلام در چه مقامی است. آیا روایتی را — که در دو کتاب صحیح (بخاری و مسلم) نقل شده و ثابت است — ملاحظه نمی کنی؟ که در این روایت وقتی پیامبر درباره اسیران با ابوبکر مشورت کرد او گفت: در مقابل آن‌ها پول و فدیة بگیر و آن‌ها را آزاد کن.

سپس با عمر مشورت کرد او گفت: آن‌ها را به قتل برسان.

پس از آن پیامبر فرمود: اکنون جایگاه این دو رفیق را به شما می گویم. تو ای ابوبکر! به مانند ابراهیمی[!]

و تو ای عمر! به مانند نوح[!]

بنا بر این، اگر پیامبر به کسی بفرماید: تو مانند ابراهیم و عیسی هستی؛ و به دیگری بفرماید: تو مانند نوح و موسی هستی، مهم تر و برتر از آن است که بفرماید: تو برای من همانند هارون برای موسی هستی. آن چه بیان شد، بخشی از سخن ابن تیمیّه بود. از خداوند سبحان می خواهیم با این مرد به عدلش رفتار کند و در ازای هر کلمه آن چه را که سزاوار آن است جزایش دهد.

ردّ دیدگاه ابن تیمیّه

اکنون به اختصار دیدگاه ابن تیمیّه را از چند محور بررسی می کنیم:

نخست. در احادیثی که پیش تر نقل کردیم — و آن چه خواهد آمد — در این زمینه تعبیرهای گوناگونی

آمده است. در نقلی آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّهُ لَا يَدُّ أَنْ أَقِيمَ أَوْ تَقِيمَ.

حتمّاً یا من باید در مدینه بمانم و یا تو.

پیامبر در تعبیری دیگر فرمود:

فَإِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلِحُ إِلَّا بِأَبِي أَوْ بَك.

امور مدینه جز به وسیله من و یا تو سامان نمی یابد.

در سخن دیگری می خوانیم که حضرتش فرمود:

إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي.

به هیچ وجه سزاوار نیست که من بروم مگر آن که تو جانشین من باشی.

از این عبارات به خوبی استفاده می شود که هیچ کس نمی توانسته در آن موقعیت جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مدینه باشد، و تنها شخص پیامبر و یا امیر مؤمنان علی علیه السلام می توانستند به کارهای مدینه رسیدگی کرده و آن ها را سامان دهند.

روشن است که در آن زمان، شرایط خاصی بر مدینه حکمفرما بوده و منافقان دسیسه هایی داشته و نقشه هایی در سر می پروراندند که هیچ يك از صحابه توان و صلاحیت مقابله و خنثی کردن آن ها را نداشتند و این کار فقط از عهده دو نفر برمی آمده: یا شخص پیامبر صلی الله علیه وآله و یا امیر مؤمنان علی علیه السلام.

به راستی اگر این جانشینی برای علی علیه السلام هیچ فضل و مقامی را اثبات نمی کند؛ بلکه از جانشینان پیشین پیامبر بی ارزش تر است؛ پس چرا عمر آرزو می کرد که این مقام و جانشینی برای او باشد؟

چرا سعد بن ابی وقاص آرزو داشت که او به چنین مقامی می رسید؟

دوم. ابن تیمیّه گفت: «علی در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود به نزد پیامبر آمد».

این سخن ابن تیمیّه دروغ است. گریه امیر مؤمنان علی علیه السلام به این جهت بود که در آن نبرد حضور نداشته و هم چنین به جهت نکوهش هایی که از منافقان می شنیده است، نه به این جهت که پیامبر او را در میان زنان و کودکان به جای خود گمارده است.

به سخن دیگر، امیر مؤمنان علی علیه السلام که به پیامبر عرضه داشت:

أَتَخَلَّفَنِي فِي النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ؟

آیا مرا در میان کودکان و زنان به جای خود قرار می دهی؟

این سخن پیش از خروج رسول خدا برای جنگ از مدینه بود؛ اما گریه کردن امیر مؤمنان علی علیه السلام و بیرون آمدن از مدینه و ملاقات با پیامبر پس از خروج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از مدینه بود و علت گریه آن حضرت نیز تنها به خاطر سخنان و شایعات منافقان بود، نه این که چون این جانشینی بی ارزش بوده آن حضرت می گریسته است. از این رو روشن شد که سخن ابن تیمیّه «هنگامی که علی دید برای زنان و کودکان خلیفه شده، از روی اعتراض گریست»، همت و ناروایی بزرگ در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

سوم. ابن تیمیّه حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که در آن حدیث حضرتش ابوبکر را به ابراهیم علیه السلام و عمر را به نوح علیه السلام تشبیه نموده است. وی پس از نقل این حدیث چنین اظهار نظر نمود: «این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است».

روشن است که چنین سخنی دروغی بیش نیست؛ چرا که صحیح بخاری و مسلم در دست رس شماست؛

ببینید آیا چنین حدیثی در آن دو کتاب موجود است؟!

گواه این مطلب، چاپ جدید منهاج السنّه است که توسط دکتر محمد رشاد سالم تحقیق شده و در نُه جلد در عربستان سعودی به چاپ رسیده است. می‌توانید متن آن را ملاحظه کنید و استشهاد ابن تیمیّه به این حدیث و نسبت آن را به صحیحین مشاهده کنید. محقق این کتاب در ذیل سخن ابن تیمیّه در پاورقی می‌نویسد:

به راستی این حدیث فقط در مسند احمد آمده است و محقق آن — یعنی شیخ احمد شاکر که در چاپ جدید، مسند احمد را تحقیق کرده است — می‌گوید: این حدیث ضعیف است.

این حدیث در کتاب مناقب الصحابه احمد بن حنبل نیز آمده است. این کتاب به تازگی در دو جلد در کشور عربستان سعودی چاپ شده است. محقق آن کتاب نیز پس از نقل این حدیث در پاورقی می‌نویسد: سند این حدیث ضعیف است.

در نتیجه این حدیث در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم نیامده تا بتواند در مقابل حدیث متزلّی که در هر دو کتاب صحیح آمده است معارضه کند. این حدیث در پاره‌ای از کتاب‌ها آمده و پژوهشگران آن کتاب‌ها نیز در پاورقی‌هایی که بر این کتاب نوشته‌اند، به ضعف این حدیث تصریح کرده‌اند.

گوی ابن تیمیّه گمان نمی‌کرده که کسی کتابش را خواهد دید و به صحیح بخاری و مسلم مراجعه خواهد کرد و دروغ‌پردازی و فریب‌کاری او را آشکار خواهد ساخت.

ما در مورد طعنه‌هایی که ابن تیمیّه در این عبارت به امیر مؤمنان علی علیه السلام زد و ناروایی‌های که به آن حضرت روا داشت، سکوت می‌کنیم و — چنان‌چه گفتیم — پاسخش را به خدای بزرگ حواله می‌دهیم که او برترین حاکمان است.

دیدگاه اعور واسطی

اعور واسطی نیز همگام با ابن تیمیّه شده و سخنانی را در ردّ شیعه نوشته است. وی در میان اهل تسنّن به نام یوسف اعور واسطی معروف است. این ناصبی پلید در رساله‌ای که در ردّ شیعه نگاشته است می‌گوید:

اگر بپذیریم که از حدیث متزلّت مقام خلافت ثابت می‌شود، جز فتنه و فساد چیزی در آن نخواهد بود؛ چرا که در دوران خلافت هارون از موسی جز فتنه، فساد و ارتداد مؤمنان نبود و در آن زمان بنی اسرائیل گوساله پرست شدند. هم‌چنین در دوران خلافت علی نیز جز فساد، فتنه و کشتار مسلمانان در جنگ جمل و صفین اتفاق نیفتاد[!]

به راستی آیا او نمی‌داند که گوساله پرستی بنی اسرائیل در زمان خلافت هارون، هیچ ارتباطی با جانشینی او ندارد؟

با فرض این کلام آیا این همه کفر، ظلم و آدم‌کشی که در زمان پیامبری پیامبران رخ می‌داده نقصی در نبوت آن‌هاست؟

آیا صحیح است که مصلحان، انبیا و خلفای الهی، گناه متمرّدان، سرکشان و مستکبران را بر دوش کشند؟

آیا او نمی داند که بنای خدا بر آزمایش کسانی است که ادّعیای اسلام و ایمان می کنند؟ «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد».

آن جا که می فرماید:

(أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟)^۱

آیا مردم گمان کرده اند که تا به زبان گفتند ایمان آوردیم رها شده و آزمایش نمی شوند؟

باید حضرت موسی علیه السلام به کوه طور برود و هارون خلیفه شود تا معلوم گردد که چه کسانی به واقع به موسی علیه السلام و خدای او ایمان داشته اند و چه کسانی فقط به زبان اظهار ایمان می کرده اند؛ ولی در باطن عقیده ای نداشته اند.

اما آیا می توان گفت که کفر دورویان و ستم ستمگران، خلل و ضعفی در خلافت هارون پدید می آورد؟ این سنت الهی پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز به گونه ای دیگر رقم خورد که شرایط آزمون مردم فراهم آمد تا هر که در باطن، اعتقادی به پیامبر و خدای او نداشته آن را آشکار نماید، و آن که در سر هوای ریاست داشت و با خیال سلطنت، مسلمان شده بود، درونش هویدا شود و دست به مخالفت با خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله بزند، و جنگ ها را به راه انداخته و خون های مسلمانان را بریزد.

بدیهی است که در هیچ منطقی، ستم زورگویان و نافرمانی متمرّدان به پای مصلحان گذاشته نمی شود؛ اما اعور واسطی با کمال بی شرمی به جهت ستم ستمگران، فتنه آشوبگران و نافرمانی اخلال گران، خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام را زیر سؤال برده و تضعیف می کند.

افزون بر این که اگر جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام در جریان تبوك ارزش و قیمتی نداشته و هیچ مقامی را برای او اثبات نمی کند، و حتی از جانشینی فردی مانند ابن ام مکتوم کم بهتر است؛ پس چرا علما و دانشمندان شیعه و سنی این همه به این حدیث اهمیت داده اند؛ سندها و طرق گوناگونش را در زمان های مختلف نقل کرده، راویان آن را تحقیق کرده اند، و دلالت ها و معانی آن را بررسی کرده اند؟

اگر این موضوع بی ارزش و از همه جانشینی ها پست تر بود، به گونه ای که شایسته بررسی نبود؛ پس چرا تا این اندازه به این حدیث اهتمام ورزیده اند؟

چرا عمر می گوید: اگر یکی از این خصوصیات را داشتم، از آن چه که خورشید بر آن می تابد برای من بهتر بود؟

چرا سعد می گوید: به خدا سوگند! اگر یکی از این مقام ها را دارا بودم، برای من از آن چه خورشید بر آن می تابد دوست داشتنی تر بود؟

چرا معاویه به هنگام بیان مقام و فضیلت امیر مؤمنان علی علیه السلام به این حدیث استشهاد می کند؟

۱ . سوره عنکبوت: آیه ۲.

و چرا این همه سعی و تلاش شده که این حدیث ردّ شود و ابطال گردد؟
فضل بن روزبهان از افرادی است که همواره می خواهد استدلال های شیعیان به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را رد کند. با وجود این وی درباره حدیث متزلت چنین می گوید: «با این حدیث، برادری، وزارت رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت و فضایل دیگری برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت می شود».
با توجه به آن چه بیان شد، جایگاهی برای اشکال دوم نمی ماند.

پاسخ به اشکال سوم

اشکال سوم این بود که حدیث متزلت اختصاص به غزوه تبوک دارد.
آری، اگر این حدیث فقط در جنگ تبوک بیان شده باشد و ما این شأن نزول را بپذیریم و این شأن نزول سبب شود که آن حدیث به همان مورد اختصاص یابد — با فرض پذیرش این دو مقدمه — جایگاهی برای اشکال سوم خواهد بود.

ولی چنین نیست؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیث متزلت را — به سان حدیث ثقلین و حدیث غدیر — در مکان ها و موقعیت های بسیاری تکرار فرموده است. کتاب های اهل سنت در دست رس است. پژوهشگر آزاداندیش و منصف به راحتی این روایات را می تواند ملاحظه کند. ما در بخش بعدی به برخی از آن ها اشاره خواهیم کرد.

بخش ششم

موارد بیان حدیث منزلت

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله در موارد بسیار و در موقعیت های گوناگون، حدیث منزلت را در شأن مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند. اینک به اختصار به چند مورد آن اشاره می کنیم.

۱ . پیمان برادری بین اصحاب پیامبر

نخستین مورد بیان حدیث منزلت، در جریان پیمان برادری بین اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است. ابن ابی آوفی گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله بین اصحابش — از جمله ابوبکر و عمر — پیمان برادری بست، علی علیه السلام عرضه داشت:

یا رسول الله! ذهب روحي وانقطع ظهري حين رأيتك فعلت ما فعلت بأصحابك غيري، فإن كان هذا من سخط عليّ فلك العبي والكرامة.

ای رسول خدا! قالب منی کردم و کمرم شکست آن گاه که دیدم شما بین اصحاب خود جز من پیمان برادری بستید. پس اگر خشم شما از من باعث شده که مورد توجه قرار نگیرم، شایسته سرزنش و بزرگواری از آن شماست.

در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

والذي بعثني بالحق! ما اخترتك إلا لنفسي، وأنت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي، وأنت أخي ووارثي.

به خدایی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد! تو را فقط برای خود برگزیدم و تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز این که پیامبری پس از من نیست، و تو برادر و وارث من هستی.

حضرت علی علیه السلام عرضه داشت:

ما أرت منك يا رسول الله؟

چه چیزی از شما به ارث می برم ای رسول خدا؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

ما ورث الأنبياء من قبلي.

هر آن چه پیامبران پیش از من به ارث گذاشته اند.

حضرت علی علیه السلام پرسید:

ما ورث الأنبياء من قبلك؟

پیامبران قبل از شما چه چیزی به ارث گذاشته اند؟

فرمود:

كتاب ربهم وسنة نبيهم وأنت معي في قصري في الجنة مع فاطمة ابنتي وأنت أخي ورفيقي.

کتاب پروردگارشان و راه و روش پیامبرشان. و تو در قصر من در بهشت، همراه دخترم فاطمه با من خواهی بود، و تو برادر و رفیق من هستی.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله این آیه را تلاوت فرمود:

(إِخْوَانًا عَلِيٍّ سُرُرًا مُتَقَابِلِينَ).^۱

برادرانی که بر تخت ها رو به روی هم نشسته اند.

این حدیث را حافظ جلال الدین سیوطی در الدر المنثور در ذیل تفسیر آیه شریفه نقل کرده است، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ).^۲

خداوند از فرشتگان رسولانی برمیگزیند و نیز از انسان ها که خدا شنوا و بیناست.

تناسب این آیه شریفه با آن حدیث در خور توجه است. وی این حدیث را از بغوی، باوردی، ابن قانع، طبرانی و ابن عساکر^۳ نقل نموده است. این حدیث در این منابع نیز آمده است: مناقب علی علیه السلام تألیف احمد بن حنبل،^۴ الرياض النضرة فی مناقب العشرة المبشّرة.^۵

متقی هندی نیز در کتر العمال این حدیث را از مناقب علی علیه السلام ذکر کرده است.^۶

۲ . به هنگام ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

دومین مورد بیان این حدیث به هنگام ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.

ملا علی قاری در سیره خود می نویسد: جابر بن عبدالله انصاری در ضمن حدیثی گوید: به هنگام ولادت

امام حسن علیه السلام جبرئیل به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرود آمد و به امر خدا به پیامبر عرضه داشت:

۱ . سوره حجر: آیه ۴۷ .

۲ . سوره حج: آیه ۷۵ .

۳ . الدر المنثور: ۶ / ۷۶ و ۷۷ .

۴ . المناقب: ۱۴۲، حدیث ۲۰۷ .

۵ . الرياض النضرة: ۳ / ۱۸۲ .

۶ . کتر العمال: ۹ / ۱۷۶، حدیث ۲۵۵۵۴ و ۳ / ۱۰۵، حدیث ۳۶۳۴۵ .

إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.^۱

به راستی که علی برای تو همانند هارون برای موسی است.

۳. در خطبه غدیر خم

سومین جایگاه بیان این حدیث شریف، خطبه غدیر خم است. گفتنی است که ما این حدیث را در کتاب نگاهی به حدیث غدیر نقل کرده ایم.

۴. در ماجرای بستن در خانه های اصحاب به مسجد

چهارمین مورد بیان این حدیث در ماجرای بستن درهاست. ما در پژوهشی که درباره این ماجرا انجام داده ایم، به این حدیث اشاره کرده ایم. در روایت چنین آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

وإِنَّ عَلِيًّا مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.

و همانا علی برای من، به مثله هارون است برای موسی.

این روایت را فقیه ابن مغازی در مناقب امام علی علیه السلام^۲ نقل کرده است.

۵. تقاضای عمر بن خطاب

پنجمین مورد همان است که عمر بن خطاب گفت که «كَفَّوْا عَن ذِكْرِ عَلِيٍّ...»؛ (سخن گفتن از علی را بس کنید...).

ما پیش تر این جریان را از منابع بسیاری نقل کردیم.

۶. در ماجرای دختر حمزه سیدالشهداء

ششمین مورد بیان حدیث شریف منزلت در ماجرای دختر حضرت حمزه سیدالشهداء است. ماجرا از این قرار است:

هنگامی که دختر حضرت حمزه از مکه به مدینه منوره آمد، امیر مؤمنان علی علیه السلام، جعفر و زید برای کفالت و سرپرستی او اختلاف نظر پیدا کردند و قصه را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بردند تا آن حضرت داوری نماید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

أَمَّا أَنْتَ يَا عَلِيُّ! فَأَنْتَ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا النَّبُوَّةَ.

اما تو یا علی! تو برای من به مثله هارون برای موسی هستی، مگر در مقام نبوت.

این روایت را ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق^۱، احمد بن حنبل در مسند^۲، بیهقی در السنن الکبری^۳ و دیگران نیز نقل کرده اند.

۱. وسیلة المتعبدين إلى متابعة سید المرسلین: ۵ / ۲۲۵.

۲. مناقب امام علی علیه السلام، ابن مغازی: ۲۵۵ — ۲۵۷.

۷. در حدیثی از جابر

هفتمین مورد، حدیثی از جابر بن عبدالله انصاری است. وی گوید: ما در مسجد خوابیده بودیم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آمد و چنین فرمود:

أترقدون بالمسجد؟ إنه لا يرقد فيه.

آیا در مسجد می خوابید؟ مسجد جای خوابیدن نیست.

علی علیه السلام نیز همراه آنان بود، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به آن حضرت رو کرد و فرمود:

تعال یا علی! إنه یحلّ لك فی المسجد ما یحلّ لی. أما ترضی أن تكون منی بمثلة هارون من موسی إلا النبوة؟!

علی جان! نزدیک بیا، آن چه در مسجد برای من حلال است برای تو نیز روا است. آیا راضی نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، مگر در مقام نبوت؟!^۴

این حدیث نیز در تاریخ مدینه دمشق آمده است.^۴

۸. در حدیث أم سلمه

هشتمین مورد بیان حدیث منزلت حدیث أم سلمه است.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به همسرش أم سلمه فرمود:

یا أم سلمة! إن علیاً لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو منی بمثلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی.

ای أم سلمه! گوشت علی از گوشت من، خون او از خون من و او برای من همانند هارون برای موسی است، مگر آن که پس از من پیامبری نیست.

این حدیث نیز در تاریخ مدینه دمشق موجود است.^۵

موارد فراوان دیگری نیز وجود دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن موقعیت ها، حدیث منزلت را در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند. البته ما تمامی آن موارد را بررسی کرده ایم، ولی به جهت رعایت اختصار به همین مقدار بسنده نموده و از ذکر آن ها خودداری می کنیم.

چکیده دلالت حدیث منزلت بر خلافت

صراحت حدیث منزلت در جانشینی و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام در این نکات خلاصه می شود:

نکته یکم: برخی از اصحاب بزرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله آرزوی چنین مقامی را می نمودند.

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۱ / ۳۶۸، ترجمه امام علی علیه السلام، حدیث ۴۰۹.

۲. مسند احمد: ۱ / ۱۸۵، حدیث ۹۳۳.

۳. السنن الکبری: ۸ / ۶.

۴. تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۲۹۰، حدیث ۳۲۹.

۵. تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۳۶۵، حدیث ۴۰۶.

نکته دوم: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در موقعیت های گوناگون این حدیث را تکرار فرموده است.
نکته سوم: قرآینی که در متن حدیث و نقل های مختلف آن وجود دارد.

قرآینی از حدیث

پیرامون این واقعه شواهد و قراین بسیاری است که ما پاره ای از این قراین را بیان می نمایم.

نخستین شاهد: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این حدیث چنین فرمود:

لَا بَدَّ أَنْ أَقِيمَ أَوْ تَقِيمَ.

حتماً یا باید من در مدینه بمانم و یا تو بمانی.

از این جمله استفاده می شود که در هیچ کاری کسی جز علی علیه السلام نمی تواند به جای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بنشیند و نایب آن حضرت باشد، کارهای او را انجام دهد، شریک و همیار او باشد و مسئولیت های او را به انجام رساند.

این امر نمونه های دیگری نیز دارد که از جمله می توان به جریان رساندن سوره براءت به اهل مکه توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره نمود.

دومین شاهد: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

خَلْفَتِكَ أَنْ تَكُونَ خَلِيفَتِي.

تو را به جای خود نهادم تا جانشین من باشی.

این عبارت نیز شاهد دیگری بر مطلب است که شرح آن گذشت.

سومین شاهد: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى... .

تو برای من به مثله هارون برای موسی هستی... .

تا آن جا که فرمود:

فَإِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ.

زیرا که امور مدینه به غیر من یا تو سامان نخواهد یافت.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث در *المستدرک* می گوید: سند این حدیث صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

چهارمین شاهد: پیامبر اکرم به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

لَكَ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَالِي وَمَالِكَ مِنَ الْمَغْنَمِ مِثْلًا لِي.

هر آن چه به من اجر و پاداش دهند، به تو نیز خواهند داد و هر چه غنیمت نصیب من شود، برای تو نیز همانند آن خواهد بود.

این حدیث را نویسنده کتاب *الریاض النضره فی مناقب العشرة المبشره* آورده است.^۱
پنجمین شاهد: در یکی از نقل های حدیث منزلت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین فرمود:

إنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي.

سزاوار نیست من بروم مگر آن که تو جانشین من باشی.

به طور قطع این حدیث، حدیث صحیحی است و در منابع بسیاری نقل شده است؛ از جمله در مسند احمد،^۲ مسند ابی یعلی، المستدرک،^۳ تاریخ مدینه دمشق،^۴ تاریخ ابن کثیر،^۵ الإصابه^۶ و دیگر منابع.

ششمین شاهد: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

أنت خليفتي في كل مؤمن بعدي. أنت مني بمثلة هارون من موسى وأنت خليفتي في كل مؤمن بعدي.

پس از من، تو جانشین من برای هر مؤمنی خواهی بود. تو برای من همانند هارون برای موسی هستی و تو پس از من جانشین من بر هر مؤمنی خواهی بود.

این حدیث نیز با سند صحیح در خصائص نسائی موجود است.^۷

قرآینی خارج از متن حدیث

شواهدی که خارج از متن حدیث برای این معنا گواهی می دهد بسیار زیاد است. ما حدیث منزلت را از نظر سندی و دلالتی بررسی کردیم و روشن شد که حدیث منزلت، به صراحت بر خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله دلالت می کند.

اگر کسی بکوشد امامت و جانشینی پس از پیامبر را در رتبه چهارم قرار دهد، بایستی ابتدا با دلیل های قطعی، حقانیت خلافت سه شیخ پیشین را اثبات کند تا بتواند این حدیث را بر رتبه چهارم پس از عثمان حمل نماید، در غیر این صورت چنین کاری صحیح نخواهد بود.

از طرفی این حدیث عصمت امیر مؤمنان علی علیه السلام را ثابت می کند. همین طور برتری آن حضرت از جهات اعلیّیت و افضلیّت را بر دیگران ثابت می نماید.

۱ . الریاض النضره: ۳ / ۱۱۹ .

۲ . مسند احمد: ۱ / ۵۴۵، حدیث ۳۰۵۲ .

۳ . المستدرک: ۳ / ۱۳۳ و ۱۳۴ .

۴ . تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۲۰۹، حدیث ۲۵۱ .

۵ . البدایة والنهایه: ۷ / ۳۳۸ .

۶ . الإصابه: ۴ / ۲۷۰ .

۷ . خصائص نسائی: ۴۹ و ۵۰ .

داستان اروی با معاویه

اکنون جا دارد روایتی را در این جا نقل کنیم، گرچه سخن به درازا کشیده است. در روایت آمده است:

اروی دختر حارث بن عبدالمطلب بن هاشم که پیرزن کهن سالی بود نزد معاویه آمد.

معاویه به او گفت: آفرین بر تو ای خاله! حالت چطور است؟

اروی پاسخ داد:

بخیر یابن أختی! لقد كفرت النعمة، وأسأت لابن عمك الصحبة، وتسميت بغير اسمك، وأخذت غير حقك، وكنا أهل البيت أعظم الناس في هذا الدين بلاءاً، حتى قبض الله نبيّه مشكوراً سعيه، مرفوعاً منزلته، فوثبت علينا بعده بنو تيم وعدي وأمّية، فابتزونا حقنا، ولّيتم علينا تحتجون بقرابتكم من رسول الله صلى الله عليه وآله، ونحن أقرب إليه منكم وأولى بهذا الأمر، وكنا فيكم بمنزلة بني إسرائيل في آل فرعون، وكان علي بن أبي طالب بعد نبينا بمنزلة هارن من موسى.

خویم ای پسر خواهر! اما تو در مقابل نعمت ناسپاسی کردی و با پسرعمویت بدرفتاری نمودی، نام دیگری را بر خود نهادی و حق دیگری را گرفتی. امتحان و ابتلای ما خانواده در این دین از همه سخت تر بود تا این که خدا پیامبرش را به سوی خود برد، در حالی که از تلاشش سپاسگزاری نمود و جایگاهش را بالا برد. پس از او فرزندان قبیله تیم (ابوبکر) و عدی (عمر) و امّیه (عثمان و معاویه) بر ما هجوم بردند و حق ما را غصب نمودند. شما بر ما مسلط شده اید و به خویشاوندی خود با رسول خدا صلى الله عليه وآله استدلال می کنید، در حالی که ما از شما به پیامبر نزدیک تر و به این امر سزاوارتریم. ما در میان شما همانند بنی اسرائیل در فرعونیان هستیم و علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از پیامبران همچون هارون برای موسی بود.

در این هنگام عمرو عاص به او گفت: بس کن ای پیرزن گمراه! سخنت را کوتاه کن که عقلت را از دست داده ای.

اروی گفت: ای پسر نابغه! تو سخن می گویی در حالی که مادرت مشهورترین فاحشه مکه بود و مزدش از همه ارزان تر بود. پنج نفر از قریشیان تو را از آن خود می دانستند. از مادرت پرسیدند که تو از کدام يك ایشان هستی.

او گفت: همه آن ها نزد من می آمدند. ببینید بیشتر به کدام يك شباهت دارد، بچه را از آن او بدانید. دیدند از همه بیشتر به عاص بن وائل می مانی. پس تو را فرزند او شمردند.

به ناگاه مروان گفت: پیرزن بس کن! و فقط به کاری که به جهت آن به این جا آمده ای پرداز.

اروی گفت: تو نیز ای پسر زن سبزچشم! سخن می گویی؟

سپس به معاویه رو کرد و گفت: به خدا سوگند! جز تو کسی به این ها جرئت اهانت به مرا نداده است.

به راستی تو کسی هستی که مادرت در هنگام کشته شدن حمزه این گونه سرود:

نحن جزيناكم بيوم بدر *** والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما كان لي في عتبة من صبر *** وشكر وحشي عليّ دهري
حتّى ترمّ أعظمى في قبري

ما پاسخ روز بدر را به شما دادیم، جنگی که بعد از جنگ باشد آتشین خواهد بود.
من نمی توانستم در فراق عتبه صبر کنم. تمام زندگیم سپاسگزار وحشی هستم. تا آن هنگام که استخوان هام
در قبر پنهان شود.

دختر عموی من در پاسخ او گفت:

خزيت في بدر وبعده بدر *** يا بنت جبار عظيم الكفر

در جنگ بدر و بعد از بدر دلیل و حوار شدی. ای دختر ستمگری که کفرش بسیار عظیم است.
در این هنگام معاویه گفت: ای خاله! آن چه گذشته خداوند بخشیده است [!] نیازت را بگو.
اروی گفت: من به تو نیازی ندارم؛ آن گاه از نزد معاویه بیرون رفت.

در روایتی آمده است: اروی در پاسخ معاویه گفت: دو هزار دینار می خواهم تا چشمه ای جوشان در
زمینی سرسبز بخرم که برای فرزندان مستمند حارث بن عبدالمطلب باشد، دو هزار دینار دیگر برای ازدواج فقیران
بنی حارث و دو هزار دینار دیگر تا از سختی روزگار آسوده شوم.
معاویه دستور داد آن چه می خواهد به او بپردازد.

شاهد ما از نقل این جریان آن است که اروی دختر عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حدیث منزلت
استشهاد کرده و به این وسیله بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام استدلال می نماید و علی علیه السلام را به هارون
تشبیه کرده و هم چنین اهل بیت علیهم السلام را همانند بنی اسرائیل در فرعونیان قرار داده است.

این روایت با اندک تفاوت در این منابع موجود است:

العقد الفريد، المختصر في اخبار بني البشر، روضة المناظر نگارش ابن شحنة حنفی که از کتاب های تاریخی معتبر
است.^۱

آری، این گونه دلالت حدیث شریف منزلت پایان یافت و به تمامی اشکال های علمی پاسخ داده شد که
همه سپاس ها از آن خداوند یکتاست.

۱ . العقد الفريد: ۲ / ۱۱۹، المختصر في اخبار بني البشر: ۱ / ۱۸۸، روضة المناظر، حاشية تاريخ ابن كثير، وقایع سال ۶۰ هـ .

بخش هفتم

نگاهی به اشکال های غیر علمی

اشکال های غیر علمی

اکنون به اشکالاتی که از روش های غیر علمی برای ردّ حدیث منزلت پناه برده اند به اختصار اشاره می کنیم. برخی از مغرضان اهل تسنن، آن گاه که از راه علمی نتوانسته اند اشکالی بر حدیث منزلت وارد کنند، از روش های غیر علمی بهره جسته اند.

۱. تحریف حدیث

نخستین راهی که پس از اشکال های واهی و شکست خورده برمی گزینند، همان تحریف حدیث است. آنان پس از آن که ملاحظه کردند که اشکال های بی موردشان در سندهای حدیث و دلالت های آن بی فایده است، به تحریف حدیث روی آوردند؛ از جمله یکی از ناصبی ها که چاره ای جز تحریف حدیث ندیده؛ به این کار دست زده است؛ ولی چه کار زشتی و چه تحریف بدی کرده است. او به گونه ای این حدیث را تحریف کرده که کافران چنین نمی کنند.

به شرح حال حریر بن عثمان در تاریخ بغداد، خطیب بغدادی و هم چنین به کتاب تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی مراجعه کنید. آن ها از حریر چنین نقل می کنند. حریر می گوید: روایتی را که مردم از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کنند که به علی گفته: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»؛ این سخن درست است. اما شنونده اشتباه شنیده است.

راوی پرسید: مگر چطور بوده است؟

گفت: این حدیث چنین است:

أنت مني بمنزلة قارون من موسى [!]

پرسیدم: از چه کسی این طور نقل می کنی؟

گفت: شنیدم که ولید بن عبدالمملک بر فراز منبر آن را نقل می کرد.^۱

به راستی نظر شما در مورد این شخص و راویان این روایت چیست؟

۱. تاریخ بغداد: ۸ / ۲۶۸، حدیث ۴۳۶۵، تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۰۹.

ولی با تأسّف بسیار، همین حرّیز از کسانی است که بُخاری در صحیح خود بر او اعتماد نموده و احادیثش را نقل کرده است. از طرفی تمامی نگارندگان کتاب های صحیح اهل تسنن — جز صحیح مسلم — او را پذیرفته و روایتش را تصحیح نموده و از او نقل کرده اند!

در نقلی آمده است: هنگامی که از احمد بن حنبل درباره این شخص پرسیدند گفت: مورد اعتماد است، مورد اعتماد است، مورد اعتماد است!

این در حالی است که در شرح حال حرّیز این گونه نوشته اند: او همیشه به علی علیه السلام فحش می داد و با تمام توان به آن حضرت می تاخت و ظلم می کرد[!]

عالمان اهل سنّت تصریح کرده اند که حرّیز ناصبی بوده و همواره می گفته: من علی را دوست ندارم، چون پدران مرا کشته است.

وی همواره می گفته: امام ما (معاویه) برای ما و امام شما (علی) برای خودتان. او در هر صبح و شام هفتاد مرتبه علی را لعن می کرده است[!]

و موارد دیگری از این قبیل که از او نقل شده است؛ امّا با تمام این تفصیلات، اهل سنّت روایت او را صحیح می دانند، احمد بن حنبل سه بار می گوید که او مورد اعتماد است و بخاری و همه نگارندگان کتاب های صحیح — جز مسلم — از او روایت می کنند.

آری، از این رو پژوهشگر آزاداندیش می فهمد که آنان بر چه معیارها و ضوابطی در تصحیح حدیث و اثبات وثاقت راوی اعتماد می کنند، و با علی علیه السلام و خاندانش علیهم السلام چگونه رفتار می کنند.

۲ . جعل حدیث منزلت برای شیخین

عدّه ای دیگر در قبال حدیث منزلت روش دیگری را برگزیدند. آنان حدیث منزلت دیگری را هم برای شیخین درست کردند! و از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین نقل نمودند که فرمود:

أبو بكر وعمر منّي بمنزلة هارون من موسى.

ابوبکر و عمر برای من به منزله هارون برای موسی است[!]

این حدیث را خطیب بغدادی به سند خود نقل کرده و پس از او منّاوی در کتاب کنوز الحقائق من حدیث خیر الخلائق، این حدیث را از خطیب بغدادی نقل می کند.^۱

اما از نیک بختی این است که ابن جوزی این حدیث ساختگی را آورده است، البتّه نه در کتاب الموضوعات؛ بلکه در کتاب العلل المتناهیه فی الاحادیث الواهیه. وی پس از نقل آن می گوید: این حدیث صحیح نیست.^۲

۱ . تاریخ بغداد: ۱۱ / ۳۸۵، حدیث ۶۲۵۸، کنوز الحقائق من حدیث خیر الخلائق — چاپ شده در حاشیه الجامع الصغیر — : حرف الف.

۲ . العلل المتناهیه: ۱ / ۱۹۹، حدیث ۳۱۲.

هم چنین ذهبی در *میزان الاعتدال* می گوید: این حدیث منکر و ناشناخته است.^۱
 وی بار دیگر این حدیث را در همین کتاب آورده و می گوید: خبری دروغ است.^۲
 ابن حجر عسقلانی نیز در *لسان المیزان*، این حدیث را دروغ دانسته و بر ساختگی بودن آن تصریح
 می کند.^۳
 بنا بر این، هیچ راهی برای استناد به این حدیث ساختگی نیست. حدیثی که خود اهل تسنن بر ضعف، یا
 دروغ بودن و معمول بودنش تصریح می کنند و علاوه بر آن این حدیث ساختگی، در هیچ کدام از کتاب های
 صحاح، مسانید و سنن وجود ندارد.

۳. ردّ حدیث منزلت

سومین و آخرین روشی که برای آنان مانده، همان ردّ کردن حدیث منزلت و نپذیرفتن صحّت آن است؛ با
 این که — آن سان که روشن شد — این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم و منابع دیگر آمده است.
 بسیاری از علمای اهل تسنن همین راه را پیموده اند و همین بهترین گواه است که آن ها در راه های دیگر
 شکست خورده و با روش های علمی نتوانسته اند در این حدیث اشکالی وارد نمایند.
 ابوالحسن سیف الدین آمدی گوید: این حدیث صحیح نیست.
 ابن حجر مکی سخن او را در *الصواعق المحرقة* نقل کرده است.^۴
 هم چنین شریف جرجانی در شرح *المواقف*، نظر آمدی را پذیرفته و بر آن اعتماد کرده است.^۵
 قاضی ایچی نیز در پاسخ حدیث منزلت می گوید: از ناحیه سند نمی توان به این حدیث استدلال کرد.^۶
 هم چنین افراد دیگری نیز این حدیث را ردّ می کنند و می گویند: سند آن صحیح نیست و افراد بسیاری
 از آنان نیز بر سخن آمدی اعتماد می نمایند.
 جالب این که ذهبی در *میزان الاعتدال* و در شرح حال آمدی چنین می گوید: به جهت عقیده بدی که
 آمدی داشت از دمشق بیرون رانده شد، و این که نقل شده است که او نماز نمی خوانده، صحیح است.^۷
 ما می گوئیم: اگر بی نمازی عیبی است که انسان را از عدالت می اندازد و سبب می شود که سخن و
 نظرش در مسایل علمی بی اعتبار شود؛ پس چرا به این شخص اعتماد نموده و سخنش را نقل می کنند؟

۱. میزان الاعتدال: ۵ / ۴۷۳، حدیث ۶۹۰۰.

۲. همان: ۵ / ۲۰۷، حدیث ۶۰۱۵.

۳. لسان المیزان: ۵ / ۹، حدیث ۵۸۲۸. در این منبع فقط نام ابوبکر آمده است.

۴. الصواعق المحرقة: ۷۳.

۵. شرح مواقف: ۸ / ۳۶۲.

۶. همان.

۷. میزان الاعتدال: ۳ / ۳۵۸، حدیث ۳۶۵۲.

علاوه بر آن بنا بر تحقیق انجام یافته، در شرح حال بسیاری از حافظان حدیث و پیشوایان بزرگ اهل سنت؛ همان محدثان و راویان سنت پیامبر و امینان بر دین آمده است که نماز نمی خوانده اند[!].

اگر این نوشتار فرصتی می داد، به برخی از عبارات هایی که در مدح و ثنای آن ها و توثیق و تعظیمشان آمده است اشاره می کردیم که این عبارات ها گواه این است که ترك نماز، همان که در نزد مسلمانان پایه و عمود دین است، مایه هیچ نقص و عیبی در این افراد نیست[!].

سخن آخر

آن چه بررسی و بیان شد، تلاش ها و اشکالاتی بود که اهل تسنن پیرامون حدیث منزلت داشتند. اشکال کنندگان، علما و حافظان آن ها و کسانی هستند که اهل سنت در عقاید، احکام و فروع فقهی بر آن ها اعتماد می کنند.

به راستی اگر خدای متعال برای این اُمت، بهترین علمایش را — از همین طایفه مظلومی که به گفته اروی حالشان همچون بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان است — تقدیر نکرده بود، دین مبین از بین می رفت و آثار سید المرسلین نابود می گشت.

ولی خداوند سبحان به وسیله این عالمان حجّت را بر دیگران تمام کرده است.

اکنون بر پژوهشگران با انصافی که در پی بحث و تحقیقند و می خواهند حق را در هر جا که باشد بیابند و از آن پیروی نمایند، شایسته است که واقعیت قضایا را بفهمند.

از خداوند بزرگ می خواهیم که ما را بر این اعتقاد که بر پایه قرآن و سنتی که نزد همه مقبول و معتبر است، استوار کرده و ثابت قدم بدارد و به ما توفیق دهد تا وظایف و مسئولیتیمان را در آشکار کردن حقایق و توضیح امور — همان گونه که وجود دارد — به خوبی انجام داده و آن هایی را که در پی حق و واقعیتند به آن چیزی که خدا و رسولش راضی هستند یاری نماییم. صلوات و رحمت خدا بر حضرت محمد و خاندان پاکش باد.

كتاب نامه

١. قرآن كريم.

٢. فتح البلاغه: (محمد عبده) چاپخانه استقامت، مصر.

«الف»

٣. إرشاد الساری: احمد بن محمد بن ابو بكر قسطلانی، دار احیاء تراث عربي، بیروت.

٤. الإستیعاب: ابن عبدالبرّ، دار الجلیل، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٢.

٥. الإصابه: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیه، بیروت، لبنان.

«ب»

٦. البداية والنهاية: ابن كثير، دار الفكر، بیروت، لبنان.

«ت»

٧. المختصر في أخبار بني البشر: عماد الدين اسماعيل بن ابى الفداء، حسينيه مصريه، قاهره، مصر.

٨. تاريخ بغداد: خطيب بغدادی، دار الکتب عربي، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٧.

٩. تاريخ مدينة دمشق: ابن عساكر، دار الفكر، بیروت، سال ١٤١٥.

١٠. تحفه اثنا عشرية: شاه عبدالعزيز دهلوی، نورانی، کتابخانه، پيشاور، پاکستان.

١١. تفسير بغوی = معالم التنزيل في التفسير والتأويل: ابو محمد حسين بن مسعود فراء بغوی، دارالفکر، سال ١٤٠٥.

١٢. تفسير الجلالين: جلال الدين محمد بن احمد المحلى شافعي؛ و جلال الدين سيوطي.

١٣. تفسير ثعلبي = الكشف والبيان: امام ثعلبي، نشر مصطفى بابي حلي، مصر، سال ١٣٨٨.

١٤. تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلانی، دار الفكر، بیروت، لبنان، سال ١٤٠٤.

١٥. تهذيب الكمال: مزى، مؤسسة الرساله، بیروت، لبنان، سال ١٤١٣.

«ج»

١٦. الجامع الكبير: جلال الدين سيوطي، دار الفكر، بیروت، سال ١٤١٤.

«خ»

١٧. الخصائص: نسائي، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٤١٩.

«د»

١٨. الدر المنثور في التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطي، دار الفكر، بیروت، لبنان، سال ١٤٠٣.

«ر»

١٩. روضة المناظر: ابن شحنة حنفي، (مطبوع در حاشيه تاريخ ابن كثير).
٢٠. رياض النصره: محب الدين الطبري، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.

«ز»

٢١. زاد المعاد: ابن قيم جوزي، مؤسسه الرساله، بيروت، سال ١٤٠٨.

«س»

٢٢. سنن ابن ماجه: ابن ماجه قزويني، دار الجيل، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٨.
٢٣. سنن ابى داود: ابى داود، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.
٢٤. السنن الكبرى: بيهقي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
٢٥. سنن ترمذى: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت.
٢٦. سنن النسائى: نسائى، دار المعرفه، بيروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٤.
٢٧. سيره ابن هشام: ابن هشام، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.
٢٨. السيرة الحلبيه: على بن برهان الدين حلبى، مكتبة التجارية الكبرى، قاهره، مصر، سال ١٣٨٢.

«ش»

٢٩. شرح صحيح مسلم: محى الدين يحيى بن شرف نووى.
٣٠. شرح المواقف: سيد شريف جرجاني، از منشورات شريف رضى، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٤١٢.

«ص»

٣١. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل بخارى، دار احياء التراث عربى، بيروت، لبنان.
٣٢. صحيح مسلم: مسلم بن حجاج قشيري نيشابورى، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٣٩٨.
٣٣. الصواعق المحرقة: ابن حجر هيثمى مكى، مكتبة القاهره، قاهره، مصر.

«ط»

٣٤. الطبقات الكبرى: ابن سعد، دار صادر، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٥.

«ع»

٣٥. العقد الفريد: ابن عبد ربّه، دار الكتاب العربى بيروت، لبنان، سال ١٤٠٣.
٣٦. العلل المتناهيه: ابن جوزي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤٠٣.
٣٧. عيون الأثر: ابن سيد الناس، مكتبة دار التراث، مدينه منوره، سال ١٤١٣.

«ف»

٣٨. فتح الباری فی شرح البخاری: ابن حجر، دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان.
٣٩. فیض القدیر: مناوی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.

«ق»

٤٠. قطف الأزهار المتناثرة فی الأخبار المتواترة: جلال الدین سیوطی.

«ك»

٤١. كشف الأسرار فی شرح أصول البزدوی: شیخ عبدالعزیز بخاری، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، سال ١٤١٨.

٤٢. كفاية الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: حافظ گنجی.

٤٣. كثر العُمل: متقی ہندی، دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان.

٤٤. كنوز الحقائق من حدیث خیر الخلائق: مناوی، مطبوع در حاشیہ الجامع الصغیر.

«ل»

٤٥. لسان المیزان: ابن حجر، دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

«م»

٤٦. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ہیثمی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ١٤١٢.

٤٧. المختصر (بیان المختصر): ابن حاجب، مرکز احیاء التراث اسلامی، مکہ مکرمہ، عربستان سعودی.

٤٨. المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١١.

٤٩. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل شیبانی، دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٥.

٥٠. المطول: سعدالدین تفتازانی، انتشارات داوری، قم، ایران، سال ١٤١٦.

٥١. المعجم الاوسط: سلیمان بن احمد لحمی طبرانی، دار الحرمین، سال ١٤١٥.

٥٢. المناقب: احمد بن حنبل شیبانی.

٥٣. مناقب امام علی علیه السلام: ابن مغزلی، دار الأضواء، بیروت، سال ١٤٠٣.

٥٤. منهاج السنه النبویه: ابن تیمیہ حرّانی، مکتبه ابن تیمیہ، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ١٤٠٩.

٥٥. میزان الاعتدال: ذہبی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

«ن»

۵۶. نظم درر السّمطين: جمال الدين محمد بن يوسف زرندي حنفي.

Series of Theological researches

(12)

A Glance on Narration of Position

(Hadith al-Manzilah)

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani